

صبر و بردباری یکی از نشانه‌های صاحبان خرد

در قرآن کریم از جمله نشانه‌هایی که برای صاحبان خرد (اولوالالباب) مطرح شده برخورداری آنان از صبر و بردباری است که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾^۱

آنان، کسانی هستند که به انگیزه‌ی جلب رضای پروردگارشان صبر کرده‌اند.

صبر که از صفات پسندیده و از کمالات عالی برای یک انسان باایمان است عبارت است از استقامت در تحمل شدائد و مشقات در راه رسیدن به هدف!

اگر بگوییم رمز موفقیت در تمام شؤون زندگی - اعم از مادی و معنوی - صبر و استقامت است و راز عدم موفقیت نیز بی‌صبری و نبود استقامت است، اغراق نگفته‌ایم!

صبر آنگونه که در برخی از ذهن‌ها خطور می‌کند به معنای سکوت و سکون و انزوا و عقب‌نشینی از اقدام نیست!

بلکه به معنای مقاومت در مقابل هجوم شدائد است و همچون کوه، محکم ایستادن و هرگونه سختی و دشواری را تحمل کردن و از حرکت به سوی هدف باز نایستادن که خداوند حکیم می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تُبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۱

حقیقت اینکه آنان که گفتند: پروردگار ما الله است و [بر گفته‌ی خویش] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنها فرود می آیند [و به آنها بشارت می دهند] که نترسید و محزون نشوید و به بهشتی که پیوسته به آن وعده داده می شدید، خوشحال و شادمان باشید.

صابر حقیقی کیست؟

انسان صابر آن نیست که وقتی با شدائد و مشکلات در زندگی مواجه شد توقف کند یا به عقب برگردد! بلکه باید ابتدا به تشخیص وظیفه در شرایط مختلف بپردازد و آنگاه استقامت از خود نشان داده و همچون کوه محکم بایستد و شدائد را از خود دور سازد و پیش برود. «اولوالالباب» از دیدگاه قرآن چنین هستند. البتّه با این مشخصه‌ی بارز که:

۱-سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۰.

﴿صَبِّرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾

انگیزه‌ی صبر و استقامتشان تنها «ابتغاء وجه رب» و تحصیل رضا و جلب عنایت پروردگارشان است. افراد بسیاری هستند که استقامت در شؤون مختلف زندگی از خود نشان می‌دهند اما انگیزه‌ی الهی ندارند انگیزه‌های نفسانی یا خلقی آنها را وادار به ارائه‌ی استقامت می‌کند و این صبر و استقامت - از نظر قرآن - ارزشی ندارد و ثمربخش - در سعادت جاودانی انسان - نمی‌باشد. «ابتغاء» یعنی طلب کردن و دنبال چیزی گشتن. «وجه» یعنی رو و صورت. بارزترین عضو از اعضای بدن انسان، وجه و صورت انسان است.

نامنی محیط زندگی به سبب بی‌صبری انسان

مولای ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ
لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ
لَا صَبْرَ مَعَهُ.^۱

موقعیت صبر برای ایمان بسان موقعیت سر برای

بدن است! بدن بدون سر فاقد هرگونه خیر

است. ایمان بدون صبر هم فاقد هرگونه خیر است!

صبر در وجود انسان به منزله‌ی ترمز برای ماشین است.

ماشین بی‌ترمز، خطرآفرین است. به کوه و درّه و چاله و چاه

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۷۹.

می‌زند. در میان جاذبه‌ها و خیابان‌های پر تردد، افرادی را مصدوم و معدوم می‌سازد.

انسان‌های فاقد نیروی صبر نیز که فرمان از عقل و شرع نمی‌برند، به‌هنگام طغیان شهوت و غضب، از اقدام به هر خیانت و جنایتی خودداری نمی‌کنند! در نتیجه، سلب آسایش و امنیت از محیط زندگی کرده، مال و جان و ناموس مردم را در معرض خطر قرار می‌دهند. چنانکه می‌بینیم دنیای کنونی ما به همین درد بی‌صبری مبتلا گشته و از همه سو، ترس و وحشت و اضطراب از جانیان و هوسرانان، جامعه‌ی بشری را فرا گرفته است.

نتیجه‌ی گوارای صبر و بردباری

حال خدای فرماید: اگر ما صابران را در میان باغ‌های بهشتی غرق در حریر و ابریشم مخصوص به خود می‌سازیم. برای این است که «صَبْرًا». در دنیا لباسشان لباس صبر و تحمل مشکلات بود و سراسر عمرشان با تحمل زبری‌ها و خشونت‌ها گذشته است، صبر یعنی با شادان و زبری‌ها ساختن و خون دل خوردن!

با اخلاقی تند و خشن مانند اخلاق پسر خطاب کنار آمدن، کار دشواری است، همچنان که خود امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلْمَهَا وَ
يُخْشِنُ مَسْئَهَا).

بعد از ابوبکر گرفتار آدمی تند و خشن گشتم که

زبانش زخم می‌زد و دیدارش رنج می‌داد. آنچنان رنج آور بود که:

(فَصَبِرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَفِي الْحَلْقِ شَجَىٰ).^۱
صبر کردم مانند کسی که خار در چشم و
استخوان در گلویش باشد.

آنان که در دنیا سراسر عمرشان با خشونت و زبری گذشته است، نه لباس حریری پوشیده‌اند و نه غذای گرمی خورده‌اند و نه در میان رختخواب نرمی آرمیده‌اند، خوراکی‌های زبر، پوشاک‌های زبر، رفتار و گفتار مردم زمانشان زبر، گردن‌های مبارکشان یا زیر غل و زنجیرهای زبر و یا دم شمشیرهای زبر بوده است. در راه خدا و برای ترویج دین خدا، این همه زبری‌ها را تحمل کرده‌اند، آری اینان باید در میان جنّات التَّعِيم، غرق در حریرهای بهشتی باشند.

﴿وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا﴾^۲

وگرنه مردمی که اصلاً تن به زبری نمی‌دهند، از تکالیف الهی که اندکی مشقت دارد می‌گریزند، اینان نازنینان جهانند! با نماز و روزه و حج و خمس و زکات که تکلف دارد، سلوکشان نمی‌شود. اینها چه توقعی دارند که حریر و جنّت آخرت نصیبشان گردد.

۱- نهج البلاغه‌ی الصبحی صالح، صفحه‌ی ۴۸.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۲.

بخش دوم

مصادیق صبر و اقسام آن

اقسام صبر

در روایات آمده است:

(الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ).^۱

صبر سه گونه است: ۱- صبر در مصیبت. ۲- صبر بر طاعت. ۳- صبر از معصیت.

خداوند در این آیه دستور صبر می دهد و می فرماید:

﴿وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.^۲

صبر کن! یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند!

در راه رسیدن به هر مقصدی دو شرط اساسی لازم است:

۱. حرکت به سوی آن مقصد.

۲. تحمل شدائد و سختی های بین راه.

نماز، حرکت به سوی خدا و صبر، مقاومت در مقابل

مشکلات راه و کوشش برای رفع موانع از سر راه است. اخلاق

رذیله از حرص، کبر، بخل، حسد و تمایلات بی قید و بند

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱.

۲- سوره ی هود، آیه ۱۱۵.

نفسانی از حبّ مال، مقام، آوازه و شهرت، از موانع بسیار بزرگ سر راه نماز و حرکت به سوی خداست؛ آن کس که توانست این موانع را از سر راه بردارد و پیش برود، او محسن و نیکوکار واقعی است و خدا هم وعده داده که:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

...هیچگاه خدا اجر محسنان را ضایع نخواهد کرد!

الف: صبر در مصیبت

«صبر» اقسام متعدّد دارد. صبر در مصیبت‌ها و حوادث تلخ و درد آور، یعنی آدمی شکیبیا باشد و نسبت به تقدیرات حکیمانه‌ی حضرت حق اظهار نارضایی نکند. بلکه در عین تلخی، آن جرعه را بنوشد تا شیرینی بشارت خدا را در ذائقه‌ی جان خود بچشد.

در زندگی، حوادث تلخ و ناگواری پیش می‌آید. از فقر و بیماری و بیماری‌داری و مرگ عزیزان که آدمی، سخت تحت فشار جسمی و روحی قرار می‌گیرد. در این موقع است که ایمان به خدا و تقدیرات حکیمانه‌ی خدا، به انسان آرامش می‌دهد و از عمق جان می‌گوید:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲

...ما ملک خدا ایم. از او نشأت گرفته و به سوی او

باز می‌گردیم.

۱- سوره‌ی براءت، آیه‌ی ۱۲۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

او حقّ همه گونه تصرف در ملک خود را دارد! از اینروست که انسان مؤمن به عدل و حکمت خدا، هنگام هجوم مصائب گوناگون، هیچگاه خود را نمی‌بازد و جز صبر و تحمل بار سنگین عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد و گفتاری که حاکی از نارضایی از تقدیر خدا باشد به زبان نمی‌آورد.

البته اندوهگین بودن و احياناً اشک ریختن که لازمی عواطف انسانی است، هیچگونه منافاتی با رضا به قضای خدا دادن ندارد! آخر آنچه که در درون سینه‌ی انسان می‌تپد، قلب است. آهن و پولاد و چدن که نیست! دارای عاطفه و کانون محبت است که لازمی قهری‌اش، اندوهناک گشتن در فراق محبوب و گریستن است. آیا از رسول الله اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راضی تر به قضای خدا سراغ دارید؟! او کنار جسد بی‌روح کودک ۱۸ ماهه‌اش ابراهیم نشسته بود و اشک می‌ریخت. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! شما ما را امر به صبر می‌کردید، اینک خودتان اینگونه ناراحتید؟ فرمود:

(الْقَلْبُ يَحْزَنُ وَالْعَيْنُ تَدْمَعُ وَلَا نَقُولُ مَا يُسَخِّطُ الرَّبَّ).^۱

قلب، محزون می‌شود و چشم می‌گریزد، ولی سخنی نمی‌گوییم که خدا را به خشم آورد.

رضا به قضای خدا دادن، منافات با عاطفه و محبت قلبی

ندارد! این صبر در مصیبت است که فرموده است:

﴿...وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ
مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱

...بشارت ده به صابران، آنان که وقتی مصیبتی به
آنها برسد. می گویند: ما از آن خدا ایم و به سوی
خدا باز می گردیم.

این حالت صبر است که وقتی ارتقا یافت، به مقام رضا
می رسد. در این مرحله دیگر احساس تلخی از آن حادثه
نمی کند. از این مرحله هم که بالا رفت، قدم به وادی محبت
می گذارد. در این وادی است که نه تنها احساس تلخی نمی کند
بلکه (از آن جهت که آن را فرستاده‌ی محبوب می بیند) از
تماس با آن، لذت می برد و شیرین کام می گردد و با شیفتگی
خاصی اینچنین زمزمه می کند:

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم مات اویم مات او

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

ای عجب! من عاشق این هر دو ضد

البته توقع رسیدن به این مقامات عالی از امثال ما با این
شرایط خاص روحی که داریم توقعی نابجاست ولی نازل ترین
درجه‌ی آن که صبر بر تلخی‌ها و تحمل دشواری‌هاست، از لوازم
مرتبه‌ی پایین از ایمان است که انسان مؤمن به خدا و حکمت
خدا باید آن را داشته باشد و از پیش آمدن حوادث ناگوار اظهار

۱- سوره‌ی بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶.

جزع نکند و زبان به شکایت نگشاید که: ای روزگار غدار، ای چرخ کجمدار، ای خدا! ببین با من چه می کنی؟! آن بی نماز بی بندوبار را غرق در نعمت و ثروت کرده ای اما چه بلاها که بر سر این بدبخت نمازخوان روزه بگیر ریخته ای؟!

این بی صبری ها و گله گذاری ها از خدا با پایین ترین مرتبه ای از ایمان نیز سازگار نیست!

تأثیر کلام یکی از تربیت شدگان در مکتب قرآن

مرحوم آیت الله دستغیب (رض) در یکی از تألیفاتشان از مرحوم آیت الله سبط (رض) که هر دو از بزرگان بودند - نقل می کند - یکی از شیوخ عرب که رئیس قبیله‌ی معروفی در اطراف بغداد بود و بسیار مشخص و محترم بود، خواست برای پسرش زن بگیرد. از قبیله‌ی معروف دیگری خواستگاری کرد و معلوم است که وقتی دو قبیله‌ی بزرگ می خواهند با هم ازدواج کنند، آداب و رسوم خاصی دارند، رسمشان هم این بود که همان شب که عقد می کردند، عروس را به حجله می بردند و فاصله‌ی بین عقد و عروسی نبود. این مرد بزرگ، مجلس مجلل و باشکوهی تشکیل داد و از شخصیت‌های بزرگ دعوت کرد. مخصوصاً از شخصیت‌های روحانی آن زمان مرحوم شیخ محمد خالصی (رض) را - که ظاهراً مرجع تقلید عرب در آن روزگار بوده است - دعوت کرد تا صیغه‌ی عقد را اجرا کند. مجلس تشکیل

شد و همه‌ی شخصیت‌های محترم حاضر بودند. رسم این بود که برای اجرای صیغه‌ی عقد، جوان‌ها دنبال داماد می‌رفتند و او را با تشریفات می‌آوردند. جوانها رفتند، سرود خواندند و از جمله‌ی تشریفاتشان این بود که تیر هوایی شلیک می‌کردند. اتفاقاً در همان موقع سید جوانی که از دوستان داماد بود، تفنگ دستش بود، ناگهان تیری شلیک کرد و اشتباهاً تیر به سینه‌ی داماد خورد و داماد کشته شد. به پدر داماد که صاحب مجلس است، خبر دادند. داغ فرزند جوان از بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست، آن هم در شب عروسی و زفاف و آن هم با کشته شدن. مرحوم خالصی جریان را فهمید. صاحب مجلس را احضار کرد و کنار خود نشاند. آرام آرام با او صحبت کرد و گفت: شما که قبول دارید ما مسلمانیم، تابع قرآنیم، این آیات قرآن را که خدا فرموده است، برای شما می‌خوانم:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرٍ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۷﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۰۸﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۰۹﴾﴾

آیات قرآن، بهترین آرامش بخش و تسکین دهنده است. آن هم وقتی مرد بزرگوار عالمی آن را بخواند. پدر داماد چون مسلمان و آشنا به قرآن بود، گوش می‌کرد و ساکت بود، در

حالی که چهره‌اش برافروخته بود و اشک می‌ریخت. بعد آقای خالصی به او گفت: قبول داری که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ما خیلی زحمت کشیده و خیلی خون دل خورده تا این اسلام و این قرآن به دست ما رسیده است؛ این سید هم از ذرّیه‌ی پیغمبر است. خطا کرده، تعمّدی در کار نبوده است. پیغمبر بر ما حقّ دارد و فرموده است:

(حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ مَالِهِ)؛^۱

شفاعت من واجب و ثابت است درباره‌ی کسی که با قلب و زبان و مالش ذرّیه‌ی مرا یاری کند.

می‌فرماید، من شفیع خواهم شد درباره‌ی آن کسی که به فرزندان من، به ذرّیه‌ی من کمک کند؛ با زبانش، با قلبش، با مالش. حالا ما مدیون پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم. این مصیبت سنگین واقع شده است ولی برای اینکه خدا از تو راضی شود و از صابرین محسوب شوی، بر این مصیبت، صبر و تحمّل پیشه کن و جزع و بی‌تابی نکن و برای این که پیغمبر نیز از تو راضی شود، این سید را که قاتل است، اگر چه این قتل ناخواسته هم بوده، عفو کن تا هم مشمول رضای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشی و هم مشمول رضای خدا.

این جملات را آن عالم بزرگوار می‌گفت و او گوش می‌کرد و اشک می‌ریخت. بعد از مدّتی سرش را بلند کرد و

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۳۷۶.

گفت: آقا! من امشب مهمان دارم. مردم را دعوت کردم که با عیش و سرور از اینجا بیرون بروند. روا نیست که مجلس ما تبدیل به عزا شود و این همه شخصیت‌های محترم از اینجا ناراحت بیرون بروند. من از شما تقاضا می‌کنم دستور بدهید بروند همان آقای سید را که قاتل است بیاورند و همین دختر را که بنا بود برای پسر من عقد کنید، همین امشب برای او عقد کنید و به حجله ببرید، در خانه‌ی خودم، همانجا که حجله‌ی زفاف پسر من بوده است؛ تا پیغمبر از من راضی شود. مرحوم آقای خالصی تعجب کرد. دید این مرد یک قدم بالاتر از او رفته است؛ بی‌اختیار گفت: احسنت، احسنت. مرحبا به این گذشت و بزرگی روح. مردم هم که این صحنه را مشاهده کردند، همه یک صدا گفتند: احسنت و او را تشویق کردند. عده‌ای را دنبال آن جوان قاتل فرستادند؛ جوان‌ها دنبال او رفتند و موضوع را با او در میان گذاشتند. او اول باورش نمی‌شد و فکر می‌کرد می‌خواهند به این بهانه ببرند و او را بکشند. ولی وقتی مطمئن شد، آمد و همانجا عقد کردند و او را با دختر به حجله‌ی زفاف آن پسر که در خانه‌ی خود آن مرد بود، بردند. فردا هم جنازه‌ی داماد را دفن کردند.

این مرد که نه پیغمبر و امام بود و نه از علما، یک فرد عادی ولی تربیت شده‌ی در مکتب دین و قرآن بود. او باورش شده بود که: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ باورش شده بود که ما،

مال خودمان نیستیم. ملک خدا هستیم و باید به سوی خدا بازگردیم. اشخاصی که درباره‌ی آنان گفته شده است: «...و يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ اینها هستند. غیر اینها چه؟ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ جنبنده‌هایی هستند که روی زمین راه می‌روند. بدترین جانوران، آن کسانی هستند که چشم دارند و نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند. گوش دارند و شنوا هستند ولی نمی‌شنوند. گویا هستند ولی سخن نمی‌گویند. بکم جمع ابکم، «ابکم» یعنی سخنور لال. «اصم» یعنی شنوای کر. «اعمی» یعنی بینای کور. عجیب است شنوا و ناشنوا: «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^۳، یعنی دل، گوش نمی‌دهد و طبعاً به مقام عمل هم نمی‌رسد.

خلاصه! ما چاره‌ای نداریم جز اینکه خود را با قرآن تطبیق دهیم. چون برنامه‌ی زندگی این است. همه، روزی می‌میریم و می‌فهمیم که خیلی خسران و ضرر کرده‌ایم. مکرراً ندای قرآن را شنیدیم اما خود را با آن تطبیق ندادیم.

ب: صبر بر طاعت

قسم دیگر از صبر، صبر بر طاعت از اعمال بدنی و انفاقات مالی است که مستلزم دل‌کندن از بسیاری از خواسته‌های دل و مشتیهات نفسانی است که مشکلتر از صبر در مصیبت است که درباره‌ی آن بعداً بیشتر توضیح داده خواهد شد.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۵.

۲- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

۳- همان، آیه‌ی ۲۱.

البته مقصود از اطاعت، این نماز و روزه و حجی که ما انجام می‌دهیم نیست، زیرا عباداتی که ما انجام می‌دهیم دشواری ندارد!! البته آن نمازی که قرآن نشان می‌دهد که ﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾^۱ آنچه انسان نیروی مقاومت در روح انسان ایجاد می‌کند که در هیچ صحنه‌ای از صحنه‌های گناه، از پا در نمی‌آید و اطاعت از فرمان نفس اماره و شیطان نمی‌نماید.

آری! به دست آوردن این نیروی روحی، جدّاً کار دشواری است و همچنین روزه‌ای که تمام اعضا و جوارح انسان را از اقدام به گناه باز می‌دارد و بلکه ملکه‌ی امساک^۲ از هر چه غیر خداست در روح انسان به وجود می‌آورد، بدیهی است که انجام چنین روزه‌ای نیاز به جهاد و ریاضت نفسانی بسیار دشواری دارد.

به همین روش است اقدام به عبادت بزرگ حج که به معنای از خود دور ساختن تمام تعلّقات دنیوی و لیبیک گویان به سوی عالم قرب خدا رفتن است و در عرفات و مشعرالحرام آنچه انسان شعور الهی به دست آورد که تمام اموال دنیا را همچون سنگ ریزه‌های بی‌ارزش ببیند و آنها را برای دفاع از حریم دین، بر سر طاغوت‌های زمان بکوبد و در قربانگاه منا، نفس اماره‌ی طاغی بر خدا را همچون گوسفندی بر زمین

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

۲- خودداری.

خواباننده و خونس را بریزد و با جانی مهدّب و متقرّب به خدایش، به وطن بازگردد.

این هم بسیار روشن است که دشواری اش شدیدتر از تحمّل انواع مصائب سنگین است!

ارتقاء معنوی به سبب استقامت در راه بندگی

گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» و سپس پای حرف خویش ایستادن و هر بلایی را در این راه - اعمّ از فقر و بیماری و از دست دادن عزیزان - پذیرفتن و از پای نیفتادن، کار آسانی نیست! بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

آنها که «رَبُّنَا اللَّهُ» می گویند و در مسیر عبودیت الله استقامت می ورزند، آنچنان بالا می روند که فرشتگان بر آنها فرود می آیند و انیس و مونسشان می شوند، نه در آخرت، بلکه در همین دنیا به این درجه از ارتقاء روحی دست می یابند که همنشین و هم صحبت با ملائکه می گردند! ارتباط با فرشتگان در انحصار انبیا علیهم السلام نیست؛ البتّه پیام آوران وحی و شرایع، تنها به انبیا علیهم السلام نازل می شوند، اما حقایق دیگر آسمانی به وسیله فرشتگان، به دیگر صالحان از اولیای خدا نیز ابلاغ می گردد حضرت مریم علیها السلام که خدا از او تعبیر به «صدّیقه» کرده است در راه عبادت خدا چنان ترقّی کرده که:

﴿وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءٍ

الْعَالَمِينَ ﴿١﴾

و ملائکه با او سخن گفتند و عنایت مخصوص خدا را به او ابلاغ کردند.

﴿... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^۲

حضرت روح الامین - ملک مقرب خدا - به سوی او آمد و بشارت فرزنددار شدن به وی داد و او به فرشته گفت:

﴿... أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ...﴾^۳

...چگونه ممکن است من فرزنددار شوم و حال آن که شوهر ندارم...؟!

منظور این که صبر و استقامت در طریق بندگی، تنها راه دست یابی به مقامات عالی از تقرب به خداست.

شعارش گفتن «رَبُّنَا اللَّهُ» است و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که تلفظ آن به زبان، بسیار آسان است و تحقق آن به جوهر جان بسیار دشوار.

زیرا حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی و طرد هرگونه معبود و محبوب غیر الله از فضای قلب است. جاروب «لا» را به دست گرفتن و هر محبوب غیر الله را از خانه‌ی دل جاروب کردن و بیرون ریختن و به همه چیز «نه» گفتن: پول نه! مقام نه! شهرت نه! زن نه! اولاد نه! مسکن و مرکب اعلا نه! تنها الله.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۷.

۳- همان، آیه‌ی ۲۰.

مقام والای مرد صالح صبور

گاهی قصّه‌هایی از بعضی صالحان نقل می‌شود که سبب حیرت انسان می‌گردد. یکی از علما در کتابش می‌نویسد:

یکی از بندگان صالح خدا می‌گوید: در بیابان رو به مقصدی می‌رفتم، از دور خیمه و سایبانی به نظر آمد. به سمت آن رفتم دیدم پیرمردی نشسته که نابیناست و از دست و پا هم فلج است، فقط زبانش گویا و گوشش شنواست! شنیدم که ذکری می‌گوید. گوش دادم دیدم ذکرش این است:

(لَكَ الْحَمْدُ يَا سَيِّدِي عَلِيٌّ أَنْ فَضَّلْتَنِي عَلَيَّ
كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْتَ تَفْضِيلًا).

مولا و آقای من. تو را شکر می‌کنم برای نعمت‌هایی که به من دادی و به بسیاری از بندگان ندادی.

من از این حال او تعجب کردم! جلو رفتم و سلام کردم، جواب داد. گفتم: پدر، سؤالی دارم، می‌شود جواب بدهی! گفتم: بگو، اگر بلد باشم می‌گویم. گفتم: خدا به تو چه داده که به دیگران نداده و شکرش می‌کنی؟! تأملی کرد و گفت: می‌بینی خدا با من چه کرده! به حقّ خودش قسم، اگر از آسمان بر سر من آتش بریزد و مرا بسوزاند، اگر این کوه‌ها را بر من بکوبد، اگر این زمین را بشکافد و مرا در دل آن فرو ببرد جز محبتش در دل من افزون نمی‌شود و جز شکرش بر زبان من جاری نمی‌گردد!

قلبی دارم راضی و زبانی دارم شاکر. آیا این نعمت نیست؟ گفتم: ای والله. نعمت است و چه بزرگ نعمتی! من از این حال یقین و ایمانش غرق در حیرت و حسرت شدم. گفتم: اگر خدمتی از من بخواهی به انجامش افتخار می‌کنم. گفت: بله. حاجتی دارم، اگر ممکن است کمکم کن. گفتم: به دیده منت دارم. گفت: من یک پسر دارم که به کار من می‌رسد. خدا او را به جای همه چیز به من داده است. چشم و دست و پا را از من گرفته ولی او را به من داده، موقع نماز که می‌شود، برای من آب می‌آورد و مرا وضو می‌دهد کمکم می‌کند که نماز بخوانم، موقع افطار که می‌شود برایم آب و نان می‌آورد. ولی از دیروز رفته و دیگر برنگشته! من هم قادر به حرکت نیستم که دنبالش بگردم. از تو می‌خواهم که بگردی و او را پیدا کنی.

من خیلی خوشحال شدم که چنین مشکلی را بتوانم برای او حل کنم. برخاستم و در بیابان گشتم تا به پشت تپه‌ای رسیدم، دیدم ای عجب! گرگی بچه را پاره کرده، مشغول خوردن اوست! ناراحت شدم، گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». حالا من چه کنم و این خبر را چگونه به او بدهم؟ پس از اندکی توقف و تأمل دیدم چاره‌ای نیست، آرام آرام آمدم باز سلام کردم، جواب داد. گفتم: سؤالی دارم، می‌شود جواب بدهی؟ گفت: بگو، اگر بلد باشم، می‌گویم. گفتم: تو نزد خدا محترم تر هستی یا حضرت ایوب پیامبر علیه السلام؟! گفت: این چه سؤالی است که می‌کنی؟ حضرت ایوب، پیامبر بزرگوار خدا

کجا و من آدم جاهل کجا؟! گفتم: می دانی که حضرت ایوب پیامبر علیه السلام چه گرفتاری هایی داشت؟ خدا او را در صحنه ای امتحان به انواع بلیات مبتلا کرد، اموالش رفت و اولادش همه مردند و بدنش مبتلا به بیماری صَعْبُ الْعِلَاجِ^۱ شد. گفت: بله می دانم. گفتم: پس حالا بدان که خداوند تو را هم در صحنه ای امتحان قرار داده و تنها پسری که داشتی مورد حمله ای درنده ای قرار گرفته و از دنیا رفته است. خدا به تو صبر جمیل و اجر جزیل عنایت کند، تا این را گفتم تأملی کرد و گفت:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِي حَسْرَةً مِّنَ الدُّنْيَا).

خدا را شاکرم که هیچ حسرتی از دنیا در دلم باقی نگذاشت، هر چه به من داده بود از دستم گرفت.

این را گفت و ناله ای جانسوز کرد و با صورت روی زمین افتاد. من کنارش نشستم که شاید به هوش بیاید. تکانش دادم، دیدم از دنیا رفته است. سخت متأثر شدم و گفتم: حالا من تنها در این بیابان چگونه تجهیزش کنم. در همین حال دیدم چند اسب سوار رو به سمتی می روند. با اشاره ای دست آنها را طلبیدم. آمدند. گفتم: این مرد از دنیا رفته، من تنها هستم، کمکم کنید. آنها هم از مرکب ها پیاده شدند. آب و جامه ای کفنی همراهشان بود. او را پس از تغسیل، تکفین و نماز در میان همان خیمه و سایبان خودش دفن کردیم. آنها رفتند و من کنار

۱- بیماری که علاج آن دشوار است.

قبر او نشستیم. مشغول قرائت قرآن شدم تا مقداری از شب گذشت. کنار قبر او خوابم برد. در خواب دیدم با هیئتی بسیار زیبا و چهره‌ای درخشان و شاداب سرپا ایستاده و تلاوت قرآن می‌کند و این آیه را می‌خواند:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۱﴾

گفتم: تو همان رفیق من نیستی؟! گفت: چرا همانم! گفتم: با تو چه رفتاری کردند؟ گفت: به محض انقطاع روح از بدنم، مراد زمره‌ی صابران و راضیان به قضای خدا قرار دادند.^۲ اینگونه حالات در نظر بسیاری از ما ممکن است افسانه به حساب بیاید، اما باید بدانیم که انسان برای اکثر مردم موجودی ناشناخته و دارای مراتب لایتناهی است و انکار آن مراتب، نشأت گرفته از جهالت توأم با غرور است. این نکته را نیز باید توجه داشته باشیم که صاحبان معرفت می‌گویند: کمالات معنوی با تلذذات نفسانی، در کاهش و افزایش رابطه‌ی معکوس دارند. یعنی غرق شدن در لذات نفسانی سبب کاهش کمالات معنوی می‌شود و توجه کامل روح به کمالات معنوی نیز موجب کاهش تمایلات نفسانی می‌گردد.

یک گوسفند هر چه بیشتر بخورد، چاق تر می‌شود، پرگوشتر تر و پریشم و پرشیرتر می‌شود. اما انسان، (بما هوَ

۱- سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- معدن الاسرار، واعظ قزوینی.

انسان)، هر چه بیشتر به جنبه‌های حیوانی بپردازد، از بُعد انسانی‌اش کم می‌شود و کمالات معنوی‌اش کاهش پیدا می‌کند. نکند که مادر این دنیا گرفتار تلذذات نفسانی بیش از حد ضرورت بشویم و در نتیجه از سیر در عالم معنا محروم بمانیم.

صبر بر اطاعت از امر امام علیه السلام

جناب محمد بن مسلم از رویان و محدثین معروف و از بزرگوارانی است که مورد لطف و عنایت خاص حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیه السلام بوده است. او در کوفه، ثروتمند و متشخص بود. در مدینه خدمت حضرت امام باقر علیه السلام مشرف شد. امام علیه السلام یک جمله فرمود: «تَوَاضَعْ يَا مُحَمَّد». محمد! تواضع کن.

وقتی به کوفه برگشت، یک سبد بزرگ خرما با یک ترازو خرید و رفت کنار مسجد کوفه نشست و شروع به خرما فروختن کرد! مردم جمع شدند و تعجب کردند که چگونه این مرد که از اعیان و اشراف کوفه است، آمده خرما فروشی می‌کند! فامیل و افراد خانواده‌اش آمدند و گفتند: تو با این کارت آبروی ما را بردی! چرا چنین می‌کنی؟ گفت: مولای من امر کرده تواضع کنم. تواضع من این است. به او گفتند: حالا که می‌خواهی کاسبی کنی، پس بیا آسیابانی کن. از مردم گندم بخر و آرد کن و بفروش. این برای تو مناسب تر است. او قبول کرد و معروف شد به طَخَّان^۱.

۱- آسیابان.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۲۱.

این از مصادیق صبر بر طاعت است که دشواری اطاعت امر مولای خود را تحمّل کرد.

تصمیم قاطع علی بن ابی حمزه در اطاعت از امر امام علیه السلام از علی بن ابی حمزه که از اصحاب امام صادق علیه السلام است روایت شده است:

من دوستی داشتم که سالهای متمادی در دستگاه حکومت غاصبانه‌ی بنی امیه منشی بود و از این راه، ثروت و سرشاری به دست آورده بود. روزی نزد من آمد و گفت: من احساس می‌کنم این مدّت عمرم به تباهی گذشته و ظلمت و تاریکی وحشت‌باری سراپای وجودم را گرفته است و می‌خواهم از راه توبه به اصلاح وضع و حالم پردازم. اگر ممکن است از حضرت امام صادق علیه السلام برایم وقت ملاقاتی بگیر که شرفیاب حضورش گردم و راه نجاتی بیابم. من از امام علیه السلام وقت گرفتم، با هم شرفیاب شدیم.

او گفت: ای مولای من! من تاکنون از صراط مستقیم حق منحرف بوده، خودم را به تباهی کشیده‌ام و اکنون پشیمان شده آمده‌ام از شما استمداد کنم تا دستم را بگیرید و از بدبختی نجاتم بدهید.

امام علیه السلام ابتدا برای نشان دادن بزرگی گنااهش او را توبیخ کرد و فرمود: این امثال شماها هستید که با نزدیک کردن خودتان به دستگاه حاکمان جبار، آنها را تقویت می‌کنید! یکی

منشی آنها می‌شود، دیگری سرباز و سوّمی مالیات جمع کند و... در نتیجه آنها را مسلط بر مردم می‌کنید.

مرد با سرافکندگی تمام عرض کرد: اکنون می‌فرماید چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر راه، نشانت بدهم می‌پذیری؟ عرض کرد: آری یابن رسول الله، برای همین آمده‌ام.

فرمود: باید از این زندگی‌ای که به دست آورده‌ای بیرون بروی و تمام اموالی که تا کنون در دست توست و مال مردم بوده است. به صاحبانشان برسانی و اگر آنها را نمی‌شناسی، از طرف آنها صدقه بدهی. اگر چنین کنی، من متعهد می‌شوم خدا تو را بیامرزد و از بهشتیان قرارت دهد.

ترجیح خاک نشینی بر کاخ نشینی!

در روایت آمده مرد وقتی این سخن را از امام علیه السلام شنید، سر به پایین انداخت و به فکر فرو رفت و فکرش طولانی شد. (طبیعی است که تصمیم گرفتن بر چنین کاری، بسیار دشوار است از کاخ نشینی به خاک نشینی افتادن است و از دوست و دشمن ملامت و سرزنش شنیدن). ولی سرانجام توفیق الهی نصیبش شد و سر برداشت و با قاطعیت عرض نمود:

(قَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ).

تصمیم گرفتم مولای من قربانت شوم.

این را گفت و از جا برخاست. علی بن ابی حمزه می‌گوید، با هم به کوفه برگشتیم. او آرام آرام از این زندگی

دست کشید و اموال مردم را به صاحبانشان بازگرداند.

پس از چندی کسی را دنبال من فرستاد که بیا، با تو کاری دارم. رفتم دیدم مردانه عمل کرده و طبق دستور امام علیه السلام واقعا از زندگی بیرون آمده و هر چه داشته به مردم داده، حتی لباس تنش را هم داده است. من از دوستان پولی جمع کردم، لباس و وسایل زندگی برایش فراهم کردم و سرمایه‌ی کسبی هم به او دادم. مشغول کسب و کار حلال شد.

چند ماهی گذشت. دیدم کسی را فرستاده که از من عیادتی کن. فهمیدم مریض شده، به دیدارش رفتم. پس از چند روز بیماری‌اش شدت گرفت. روزی کنار بسترش بودم که به حال احتضار افتاد، لحظاتی در حال اغما بود ناگهان چشمش را باز کرد و با خوشحالی گفت:

(یا عَلِيُّ وَفَى لِي وَ اللَّهُ صَاحِبُكَ).

علی! به خدا قسم مولایت به وعده‌اش وفا کرد. این را گفت و چشم بر هم نهاد و جان سپرد. تجهیزش کردیم. موسم حج رسید. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رفتم. امام علیه السلام تا چشمش به من افتاد فرمود:

(یا عَلِيُّ وَفَيْنَا وَ اللَّهُ لِصَاحِبِكَ).

علی! به خدا قسم دربار‌ه‌ی رفیقت به وعده وفا کردیم.

گفتم: راست فرمودی ای مولای من! قربانت شوم به خدا قسم

خودش هم موقع مرگش به من گفت: آقابه وعده اش وفا کرد.^۱

منزلت والای زن صبور وفادار

این حدیث را نیز بشنویم که:

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی از انصار خواست به سفر برود. با زنش عهد کرد تا من برگردم. تو از خانه بیرون نرو. او هم این عهد را پذیرفت و سفر مرد طول کشید. در این مدّت پدر زن مریض شد. او کسی را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد که پدرم مریض شده، می خواهم به عیادتش بروم. شوهرم به سفر رفته و به من گفته از خانه بیرون نروم. می فرماید چه کنم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیام داد:

(اَجْلِسِي فِي بَيْتِكِ اطِيعِي زَوْجَكَ).

در خانه ات بنشین، امر شوهرت را اطاعت کن.

او اطاعت کرد و در خانه نشست. پس از چند روز بار دیگر کسی را خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد که بیماری پدرم شدّت یافته. اجازه می فرماید از او عیادت کنم؟ باز آن حضرت پیام داد:

(اَجْلِسِي فِي بَيْتِكِ اطِيعِي زَوْجَكَ).

در خانه ات بنشین، امر شوهرت را اطاعت کن.

چند روز گذشت. بار سوّم کسی را فرستاد که: یا رسول الله! پدرم از دنیا رفت. اجازه می فرماید در نماز بر

جنازه‌اش شرکت کنم؟ باز آن حضرت پیام فرستاد:

(اَجْلِسِي فِي بَيْتِكِ اَطِيعِي رَوْحَكَ).

در خانه‌ات بنشین، امر شوهرت را اطاعت کن.

پس از اینکه جنازه دفن شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای آن زن پیام فرستاد که بر اثر این صبری که در اطاعت امر خدا از خود نشان دادی و از خانه بیرون نرفتی خدا هم گناهان خود را آمرزید و هم گناهان پدرت را.^۱

صبر و بردباری در کسب روزی حلال

اینقدر حرص نزنید. خدا را در زندگی به حساب بیاورید. نکند اگر امتحانی پیش آمد و رزق مقدر شما اندکی دیر رسید و تنگدستی به سراغتان آمد، خود را گم کنید و به وادی معصیت بیفتید و بخواهید آن رزق مقدر خدا را از راه معصیت به دست بیاورید، این کار را نکنید، عجله و شتاب نکنید. گاهی صحنه‌ی امتحان پیش می‌آید و اندکی تأخیر می‌شود و تنگدستی پیش می‌آید. ولی هرگز خدا را فراموش نکنید، شیطان را به خودتان راه ندهید.

(فَأِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ).^۲

آن رزق مقدر خدا را، که برای شما معین کرده، از راه عبادت به دست بیاورید. مطیع فرمان خدا باشید و حلال و حرام خدا را رعایت کنید تا این که به آن رزق مقدر حلال خدا برسید.

۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۱۴۵.

۲- کافی، جلد ۳، صفحه ۱۹۶.

ج: صبر از معصیت

قسم بالاتر صبر، صبر از معصیت و خودداری از ارتکاب گناه است که به مراتب دشوارتر از دو قسم اول است و مظهر بسیار روشن حبّ خدا و زیر پانهادن اهوای ضدّ خداست. در سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، رمز ارتقای روحی حضرت یوسف صدیق علیه السلام از زبان خود وی این چنین نشان داده شده است:

﴿...إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

...هر که راه تقوا و صبر را ببیناید، در زمهری محسنین قرار می‌گیرد و خدا [هم وعده کرده که] اجر محسنین را ضایع نمی‌گرداند.

کسب آمادگی برای زیارت حضرت ملک الموت علیه السلام

چه خوب است انسان مؤمن برای مرگ و عوالم پس از مرگ، طوری آماده باشد که فرضاً اگر از طریقی اطمینان پیدا کرد که یک هفته‌ی دیگر خواهد مُرد، هیچ تغییری در برنامه‌ی زندگی‌اش ندهد و همچنان که عمل به وظیفه‌اش می‌کرد، عمل کند و آماده‌ی زیارت ملک الموت حضرت عزرائیل علیه السلام باشد. زیرا اگر تا به حال مقبول خدا بوده خوشا به حالش و اگر نبوده جز تشویش و نگرانی و پریشان‌حالی اضافه نخواهد کرد. فرموده‌اند:

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۰.

(إصْبِرُوا عَلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا هِيَ سَاعَةٌ فَمَا
مَضَى مِنْهُ فَلَا تَجِدُ لَهُ أَلْمًا وَلَا سُورًا وَمَا
لَمْ يَجِئْ فَلَا تَدْرِي مَا هُوَ وَإِنَّمَا هِيَ
سَاعَتُكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا فَاصْبِرْ فِيهَا عَلَى
طَاعَةِ اللَّهِ وَاصْبِرْ فِيهَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ).^۱

بر دنیا صابر باشید و تلخی صبر را تحمل کنید
زیرا دنیا در واقع ساعتی بیش نیست. گذشته‌ی
دنیا، اکنون نه رنج و دردی از آن احساس
می‌کنید و نه شادی و سُروری. آینده هم که
نمی‌دانی چگونه است، پس دنیای تو همین ساعتی
است که اکنون در آن هستی پس در همین ساعت
زودگذر، بر طاعت خدا صبر کن و از معصیت
خدا خودداری نما.

(كَمْ مِنْ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا).^۲

چه بسا ساعتی شهوترانی که دنباله‌اش عمری پشیمانی و
پس از مرگ نیز عذاب جاودانی خواهد بود. از آن سو ساعتی
شکیبایی و خویشتن‌داری که پیامدش سُرور و خوشحالی و
سعادت ابدی خواهد داشت.

ثواب برتر صبر از معصیت

صبر از معصیت به مراتب دشوارتر از صبر بر طاعت و

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۵۴.

۲- همان، صفحه ۴۵۱.

صبر در مصیبت است. صحنه‌ی معصیت که پیش آید، توفان شهوت در فضای وجود آدم می‌پیچد و آدمی همچون پر کاهی به دهانه‌ی تندباد می‌افتد. در این موقع است که صبر و شکیبایی و خویش‌نمایی از اقدام به ارتکاب گناه، بسی دشوارتر از صبر بر مصائب می‌گردد و قهراً دارای اجر و ثواب بیشتری می‌باشد از اینرو رسول خدا ﷺ فرمود:

(فَمَنْ صَبَرَ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِئَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّ مِئَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ مِئَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ).^۱

کسی که به هنگام پیش آمد مصیبت، آن را به نیکویی تحمل نموده و جزع نکند، خداوند سیصد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسد که فاصله‌ی بین هر درجه با درجه‌ی بالاتر، مانند فاصله‌ی زمین تا آسمان است و کسی که برای اطاعت از فرمان خدا، صبر از خود نشان دهد،

شش صد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسند که فاصله‌ی هر دو درجه مانند فاصله‌ی از طبقات زیرین زمین تا پای عرش خداست! و کسی که صبر بر خودداری از معصیت کند، خداوند نهصد درجه از درجات بهشتی برای او می‌نویسد که فاصله‌ی بین هر دو درجه مانند فاصله‌ی از اعماق زمین تا مرتبه‌ی اعلا‌ی عرش خداست.

چنانکه از این حدیث شریف استفاده می‌شود، اجر و ثواب صبر بر طاعت، دو برابر اجر صبر در مصیبت و ثواب صبر از مصیبت، سه برابر ثواب صبر در مصیبت است.

اكتفا به اندك، برتر از ابتلا به این بلا

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در اصول کافی این قصه را نقل می‌کند:

حضرت عیسیٰ علیه السلام با حواریین (اصحاب خاص) به یک آبادی رسیدند که ویران شده و همه چیز آن به هم ریخته و اجساد مردگان روی زمین افتاده بود! فرمود: معلوم می‌شود بلایی بر اینها نازل شده که یک جا مرده‌اند. اگر تدریجاً مرده بودند همدیگر را دفن می‌کردند. حضرت مسیح از جمله‌ی معجزاتشان احیای موتی (یعنی زنده کردن مرده‌ها) بود. حواریون از حضرتش تقاضا کردند، دعا کنید یکی از اینها زنده

شود و ما را از جریان کارشان باخبر سازد که برای ما هم تنبّهی باشد. حضرت مسیح علیه السلام از خدا کسب اجازه کرد. وحی شد که شب بالای بلندی برو و مردگان را صدا بزن؛ جواب می دهند. طبق دستور، آن حضرت به هنگام شب بالای تلی ایستاد و گفت: «یا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ»؛ ای اهل این آبادی. یکی جواب داد: «لَبَّيْكَ يَا رُوحَ اللَّهِ»؛ فرمود: چگونه بوده جریان کار شما که به این حال افتاده‌اید؟ جواب داد:

بِتِنَّا لَيْلَةً فِي الْعَافِيَةِ وَ أَصْبَحْنَا فِي الْهَٰوِيَةِ؛

اول شب با عافیت خوابیدیم. صبح خود را در

جهنّم دیدیم.

البته جهنّم برزخی منظور است چون برزخ هم بهشت و جهنّم دارد؛ غیر از بهشت و جهنّم محشری، همین که انسان نفسش بند آمد و از دنیا جدا شد خود را می‌یابد در جایی افتاد که:

رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ

التَّيْرَانِ؛

باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودال‌های

جهنّم است.

قرآن درباره‌ی قوم نوح که غرق شدند می‌فرماید: ﴿...أَغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا...﴾؛ همین که غرق شدند داخل در آتش شدند، از میان آب به میان آتش افتادند هم اکنون رفتگان ما یا در بهشت برزخی خوش زندگی می‌کنند و یا در جهنّم برزخی

عذاب می کشند.

آنگاه حضرت مسیح علیه السلام از آن جواب دهنده سؤال کرد:

گناه شما چه بود که به چنین کیفری مبتلا شدید؟ گفت:

(عِبَادَةُ الطَّاعُوتِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا مَعَ خَوْفٍ قَلِيلٍ
وَ أَمَلٍ بَعِيدٍ وَ عَقْلَةٌ فِي لَهْوٍ وَ لَعِبٍ)؛

ما مردمی بودیم که مرتکب چند گناه می شدیم:

یکی اینکه عبادت طاغوت می کردیم [مقصود از

عبادت در اینجا اطاعت است و مقصود از طاغوت

هر انسان طاغی است که از فرمان خدا سرپیچی و

طغیانگری می کند. اطاعت از او عبادت طاغوت

است] گناه دوّم اینکه دنیا دوست بودیم...

حضرت مسیح علیه السلام فرمود: محبت شما نسبت به دنیا در

چه حدی بود؟ گفت: مانند محبت بیچه به مادرش! مادر که

می آید بیچه خوشحال می شود و می خندد. وقتی که می رود او

غمگین می شود و می گرید. دنیا به سراغ ما که می آمد

خوشحال می شدیم و می خندیدیم، وقتی که پشت به ما می کرد

از غصه و غم می گریستیم! دیگر این که خوف ما از خدا کم

بود و آرزوهای ما دراز و سراسر زندگی ما را غفلت توأم با لهو و

لعب فرا گرفته بود.

حضرت مسیح علیه السلام فرمود: چطور شده که تو فقط حرف

می زنی؟ بقیه چرا حرف نمی زنند؟ گفت: آنها لجام های

آتشین به دهانشان دارند و قادر به حرف زدن نیستند! فرمود: تو

چرا لجام نداری؟ گفت: چون من در میان آنها بودم ولی با آنها نبودم. گنه کار نبودم ولی در میان گنه کاران مانده بودم با اینکه وظیفه‌ی بیرون رفتن از میانشان را داشتم. وقتی بلا آمد دامن مرا هم گرفت. بعد گفت: من الآن بر لب جهنم آویخته شده‌ام. نمی‌دانم عاقبت به جهنم می‌افتم یا نجات می‌یابم؟ حضرت عیسی علیه السلام رو به حواریون کرد و فرمود: اگر انسان در طول عمر دنیا در مزبله بخوابد و اکتفا به نان جوین با نمک درشت بنماید بهتر از این است که خودش را آلوده کند و به این بلا مبتلا گردد.

بخش سوّم

صبر و صفات حسنه

عزّت و سرافرازی در سایه‌ی صبر و تقوا

داستان یوسف پیامبر علیه السلام این مطلب را خوب نشان می‌دهد. یک کودک بر حسب ظاهر، ضعیف و ناتوان در پنجه‌ی عوامل قهّاری بیفتد، او را در میان چاه بیفکنند و بعد بیفتد دست کاروانی و او را ببرند به عنوان برده در بازار مصر بفروشند و بعد، آن جریانات کاخ عزیز مصر به وجود بیاید و زندان و... می‌بینیم همه‌ی اینها دست به دست داده بودند که نور یوسف را خاموش کنند، ذلیل و خوار سازند و نابودش کنند. ولی دیدیم همین راه، راه عزّت و عظمت او شد.

معلوم می‌شود دست دیگری در کار بوده که حامی او بوده است و می‌خواسته او را از پنجه‌ی این عوامل که علیه او تنظیم شده بودند نجات دهد و او را به اوج عزّت برساند. همچنین از این داستان درس عفت و تقوا می‌آموزیم و می‌فهمیم آن کسی که راه تقوا پیش بگیرد، کارش به کجا می‌رسد و آن کسی که راهش بی‌عفتی و بی‌تقوایی باشد، کارش به کجا می‌انجامد. همان برادران قوی و نیرومند سرانجام باید بیایند با کمال ذلّت، گردن کج کنند در مقابل همان

برادری که به چاهش انداخته بودند و بگویند:

﴿... يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا
بِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ
عَلَيْنَا...﴾^۱

به ما تصدق کن. او هم جواب بدهد:

﴿... إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ...﴾^۲

...به درستی که هر کس راه تقوا و صبر را پیش
بگیرد، خدا اجر نیکان را ضایع نمی کند...

حیات توأم با عزّت، نتیجه‌ی تقوا و صبر

در داستان جناب یوسف علیه السلام، هم لغزشگاه‌های خیلی
سنگین نشان داده شده و هم قوّت ایمانی که برای تخلص از آن
لغزشگاه‌ها ارائه شده، بسیار جالب است و وقتی انسان آن را
مطالعه می کند، قدرت ایمان و تقوا و عفت برای او ملموس گشته
و روحش تکان می خورد و یک تحوّلی در او به وجود می آید و
خودش را به منبع کمال و ذات اقدس حقّ نزدیک می بیند. چون
نمونه‌ها هر چه بهتر و روشن تر نشان داده شود، انسان، تنبّه
بیشتری پیدا می کند. از این جهت «أَحْسَنُ الْقِصَصِ» است.

در این قصّه یک نتیجه گیری بسیار آموزنده هم شده
است، آنجا که برادران یوسف در سفر سوّم به مصر آمدند و

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۸.

۲- همان، آیه‌ی ۹۰.

زمینه برای شناسایی آماده شد، حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ نتیجه‌ی سیر پر ماجرای خود را برای آنها بیان کرد و گفت:

﴿...إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

...به یقین هر که تقوا پیشه کند و صابر باشد، خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

خواست بفرماید، تمام این جریانات که پیش آمد و اکنون می‌بینید از میان همه‌ی آن عواملی که برای نابودی من فراهم شده بود، هم تخلّص یافتم و هم زنده ماندم و هم به عزّت رسیدم، این نتیجه‌ی دو چیز بوده است: یکی تقوا و دیگری صبر.

هر کسی تقوا پیشه کند و در تحمّل شدائد صابر باشد نتیجه‌اش در نظام خلقت، همان حیات توأم با عزّت است. این نظام آفرینش نمی‌گذارد انسان‌های نیکوکار، اجرشان ضایع شود.

پیروزی دو سرا در سایه‌ی صبر و تقوا

آیاتی که دستور صبر به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دهد به ما هم که پیروان آن حضرت می‌باشیم درس صبر می‌دهد که: صبر و تقوا پیشه کنید، تا در هر دو سرا پیروز گردید. فرموده‌اند:

(الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ).^۲

صبر برای ایمان، به منزله‌ی سر برای بدن است.

همچنان که تن بی سر مرده است. ایمان بی صبر هم مرده است:

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۰.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۷.

(لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ).^۱

ایمان ندارد آن کس که صبر ندارد.

به این روایت از امام صادق علیه السلام توجه فرماید:

(مَا ضِيكَ مَضَىٰ وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ قُمْ
فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ).^۲

گذشته‌ات نیست و آینده‌ات هم که نیست. پس
این فرصت حاضر بین دو نیستی را غنیمت بشمار
و برخیز و به کار خود پرداز.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(الْصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ
جَمِيلٌ وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ).^۳

صبر دو گونه است: صبر در مصیبت که نیکو و
پسندیده است و نیکوتر از آن صبر و خودداری
از کاری است که خدا بر تو حرام کرده است.

نماز و صبر، دو وظیفه‌ی مهم دینی

می‌بینیم که نماز و صبر در کنار هم قرار گرفته‌اند و

فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۸۹.

۲- البضاغة المزجاة، جلد ۲، صفحه ۳۳۹.

۳- کافی، جلد ۲، صفحه ۹۰.

الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ...^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از صبر و نماز کمک بگیرید که [همانا دست عنایت خداوند] بر سر صابران است.

نماز، پرواز و معراج و حرکت به سوی خداست. صبر هم دست و پنجه نرم کردن با دشواری‌ها و دندان روی جگر نهادن به هنگام هجوم مصیبت‌ها و پیش آمدن صحنه‌های فریبنده و لذت‌بخش معصیت‌هاست، تا موانع از سر راه نماز و معراج و پرواز به سوی خدا برطرف گردد و آدمی به مقام قرب خدا که هدف اصلی از خلقت اوست، نائل شود.

این آیه، دو وظیفه‌ی مهم دینی را مورد توجه قرار داده. یکی مربوط به عبادت که «نماز» است و دیگری مربوط به اخلاق که «صبر» است. می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنْ اللَّيْلِ﴾^۲

نماز را در دو طرف روز و در قسمتی از اوایل شب که نزدیک به روز است به پا دار.

«زُلف» جمع «زُلفه» به معنای نزدیک بودن است. حال، آیا این آیه ناظر به اوقات همه‌ی نمازهای پنجگانه‌ی شبانه‌روز است و یا ناظر به بعضی از آنهاست، مفسران احتمالاتی

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۳.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

داده‌اند. در آیات قرآن گاهی روی جهات و مناسباتی، یک نماز مورد توجه قرار گرفته است مثل:

﴿حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ...﴾^۱

در اقامه‌ی همه‌ی نمازها، مخصوصاً نماز وُسْطَىٰ

[نماز ظهر] کوشا باشید...!

گاهی اشاره به اوقات همه‌ی نمازهای پنجگانه شده است مثل:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ...﴾^۲

نماز را به پا دار! از وقت زوال خورشید تا وقت

تاریکی نهایی شب [که شامل اوقات نماز ظهر و

عصر و مغرب و عشا می‌شود] و قرآن فجر [که

نماز صبح است]...

در آیه‌ی مورد بحث نیز احتمال این است که مقصود از

طرف اوّل روز وقت نماز صبح و منظور از طرف آخر آن وقت

نماز عصر است و «زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ»؛ اشاره به وقت نماز مغرب و

عشا دارد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده:

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ طَرْفَاهُ الْمَغْرِبِ وَ

الْعِدَاةُ وَ زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ وَ هِيَ صَلَاةُ الْعِشَاءِ

الْآخِرَةِ﴾.^۳

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۸.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۸.

۳- کافی، جلد ۳، صفحه‌ی ۲۷۱.

دو طرف روز، مغرب و صبح است و ﴿زُلْفَاً مِنَ اللَّيْلِ﴾ نماز عشای آخر است. به هر حال، آنچه مهم است. اقامه و به پا داشتن اصل نماز است و دانستن این حقیقت که:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾.

به یقین، حسنات، سیئات را از بین می‌برند.

صبر و توکل، کلید پیروزی مؤمنان

با مروری بر آیات اولیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، این نتیجه به دست می‌آید در غزوه‌ی بدر، که اولین جنگ و درگیری میان مسلمین و مشرکین بود، خداوند حکیم مقرر فرمود که مسلمین علی‌رغم داشتن امکانات بسیار کمتر، فاتح شوند. وقتی چنین معجزه و امر خارق‌العاده‌ای پیش آمد، ممکن بود در مسلمان‌ها حالت غرور پیدا شود و چنین بیندارند که کارها همیشه به طور خارق‌العاده انجام می‌گیرد و دیگر نیازی به جهاد نیست و خدا به هر حال دین خود را حفظ می‌کند. چنین نگرشی ممکن بود موجب سستی اراده‌ی مسلمین شود. از اینرو، خداوند حکیم با تأکید دعوت به قتال می‌کند و وظیفه‌ی مسلمان‌ها را سنگین نشان می‌دهد. بعد هم تحذیر می‌کند که مبادا از میدان جنگ رو برگردانید و فرار کنید. خلاصه این که، چنین نباشد که به عذر توکل به خدا، خود را مکلف به عمل کردن ندانید. قرآن در موارد متعدّد بر این نکته تأکید می‌کند. از جمله می‌فرماید:

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ
أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

آنها که می‌خواهند زندگی دنیا را به آخرت
بفروشند باید در راه خدا پیکار کنند و هر کس
در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز
گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۲

چه شده شما را که نمی‌خواهید در راه خدا
بجنگید...؟

در آیات قبلی سوره‌ی مبارکه‌ی انفال هم خواندیم:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَ يَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...﴾^۳

با آنها بجنگید تا فتنه برچیده شود و تمام دین از
آن خدا باشد...

اینها از جمله ترغیب‌های قرآن کریم است. خودتان را
مکلف بدانید، شاید را تحمل کنید و در میدان جهاد وارد
شوید.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۴.

۲- همان، آیه‌ی ۷۵.

۳- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۹.

ثبات قدم، شرط لازم برای زندگی ایمانی

البته در قرآن کریم این جمله هم بیان شده که: ﴿...إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ...﴾^۱ شما خیال نکنید که نصرت خدا در هر شرایطی شامل حالتان می شود. نصرت خدا متفرع بر نصرت شماست.

اگر شما اقدام کردید و در راه خدا شداید را تحمل کردید، خدا شما را یاری می کند. نصرت خدا به طور مطلق نیست. بلکه مشروط به اقدام شماست. وقتی هم وارد میدان جنگ شدید، حق فرار ندارید. آنجا هم تهدید می کند که در اوایل سوره ی انفال می خوانیم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ۗ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ...﴾^۲

چنانچه در میدان جنگ پشت به دشمن کنید، مغضوب خدا می شوید و سر از جهنم در می آورید. در این آیات دستورالعمل هایی برای میدان جهاد می دهد. یکی از این دستورها ثبات است. باید ثابت و استوار و محکم بمانید. نباید تزلزل در شما پیدا شود. البته مسأله ی ثبات منحصر به میدان جنگ نیست. انسان باید در همه ی میدانها و صحنه های زندگی ثابت قدم بماند و تزلزل در او پیدا نشود. اگر انسان بخواهد به

۱- سوره ی محمّد، آیه ی ۷.

۲- سوره ی انفال، آیات ۱۵ و ۱۶.

مقصد برسد، با ثبات قدم می‌رسد. اگر یک محصل بخواهد تحصیل علم و دانش کند، مسلماً استقامت و ثبات و تحمل شداید می‌خواهد. اگر تزلزل پیدا کند به جایی نمی‌رسد. اگر یک تاجر بخواهد به ثروت برسد، با تزلزل و اضطراب و شک و دودلی نمی‌رسد. باید ثبات داشته باشد. همچنین، اگر یک سیاستمدار بخواهد به مقصد سیاسی برسد باید ثبات داشته باشد. در همه‌ی صحنه‌های زندگی ثبات شرط لازم است، ولی در میدان جهاد واجب‌تر است. زیرا میدان جنگ سرنوشت‌ساز است. اگر تزلزل پیدا شود، ممکن است این تزلزل منجر به هدم اساس قومیت و ملیت و دیانت شود. به همین علت است که هم خداوند در قرآن مکرراً بر لزوم استقامت تأکید می‌کند هم در دعاها بر آن تأکید شده است.

دعای امام سجاد علیه السلام برای ثبات قدم رزمندگان

در صحیفه‌ی سجادیه که بحر مواج حقایق و معارف و به تعبیر برخی از بزرگان «قرآن صاعد»، «عدیل القرآن» یا «اخر القرآن» نیز هست به این امر اشاره شده است.

امام سجاد علیه السلام در این صحیفه‌ی مبارکه برای مرزبانان و

رزمنده‌ها دعایی دارد که بخش‌هایی از آن چنین است:

(وَ أَنْسِبِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ
الْحَدَّاعَةَ الْعُرُورِ وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ حَطَرَاتِ

الْمَالِ الْفُتُونِ وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ، وَ
 لَوْحٌ مِنْهَا لَا بُصَارَهُمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ
 مَسَاكِينِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْحُورِ
 الْحِسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطَّرَّدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرَبَةِ وَ
 الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا
 يَهُمُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ وَ لَا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ
 عَنْ قِرْنِهِ بِفِرَارٍ).

خدا یا، هنگامی که رزمندگان مسلمان بادشمن
 مواجه شدند، فکر دنیای فریبنده و گولزن را از
 یادشان ببر تا در میدان جنگ به فکر دنیا و زن و
 بچه و خانه و کاشانه‌ی خود نیفتند و اندیشه‌ی
 دنیای فتنه‌انگیز و گمراه‌کننده را از دلشان
 بزدای. بهشت را نصب‌العینشان قرار بده. آن
 مقامات عالی را در نظرشان بیاور تا فقط آن را
 ببینند و برای رسیدن به آن مقامات از دنیا
 بگذرند. طوری بشوند که هیچ کدام از آنها فکر
 عقب برگشتن از میدان جنگ را نکنند و گریختن
 از مقابل حریف را به ذهن خود نیاورند.

آیات زیادی هم در این زمینه داریم. از جمله‌ی این
 آیات، آیه‌ی چهارم سوره‌ی صَفَّ است که در آن خداوند
 متعال با تعبیر جالبی می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا
كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او
پیکار می‌کنند، همچون بنایی محکم و آهنین.

اگر خدا کسی را دوست بدارد، او غرق در سعادت و
رحمت خواهد بود. آن کسانی که در راه خدا مقاتله می‌کنند و
صف واحدی تشکیل می‌دهند، از این دسته افراد هستند. آنها
چون افراد یک صف کنار هم می‌ایستند و هیچ فاصله‌ای
میانشان نیست. باید آنقدر انسجام میان مسلمان‌ها باشد که مانند
دیوار فولادین و سد آهنین باشند. کلمه‌ی «رُصَّاص» یعنی
سُرب. در زمان قدیم وقتی می‌خواستند ساختمانی محکم و
یکپارچه باشد، سرب را ذوب می‌کردند و لابه‌لای قطعات آن
ساختمان می‌ریختند. در نتیجه، آن بنا طوری محکم و یکپارچه
می‌شد که به قول معروف، مو، لای درزش نمی‌رفت!

خداوند این صف در هم فشرده را که هیچ فاصله و
شکافی میانش نیست این‌گونه تعبیر می‌کند:

﴿صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾.

تعبیر جالبی است، یعنی مسلمان‌ها باید آنچنان متحد و
منسجم باشند که مثل دیوار آهنین و سد فولادین هیچ فاصله و
شکافی میانشان نباشد. اینها محبوب خدا هستند.

ملتی محبوب خداست که ثابت قدم باشد

آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ مِمَّا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۱

و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها [با دشمن] جنگیدند و هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها رسید سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد.

چه بسیار مردان الهی که غرق در جلب رضای خدا هستند و در زندگی‌شان جز رضای خدا چیزی نمی‌خواهند.

آیه می‌فرماید: چه بسیار مردان ربّی و ربّانی که همراه پیغمبر زمانشان با دشمن جنگیدند. تمام مشکلاتی که در این راه بود به آنها روی آورد، اما آنها سستی از خود نشان ندادند و ناتوان نشدند و در مقابل دشمن تن به ذلت و پستی ندادند.

آخر آیه می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾. نشان می‌دهد که اینها محبوب خدا هستند، چون صابرند. پس تنها آن ملتی محبوب می‌شود که ثابت باشد، مثل سدّ آهنین باشد، صابر باشد، کوچک‌ترین ضعف در آنها پیدا نشود، دل‌هایشان با هم یکی باشد. بنابر گفته‌ی فضلا، مفهوم مخالف آن این

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴۶.

می شود که ملّتی که اینطور نباشد مورد غضب خدا قرار می گیرند. یعنی مردمی که پراکنده باشند، بدن هایشان به هم چسبیده ولی دل هایشان از هم متفرق باشد، افکار و تصمیمات مختلف داشته باشند، رو در روی هم بایستند و به دشمنی با یکدیگر پردازند، مبعوض خدا می شوند.

وقتی آنچنان ملّتی محبوب باشند، طبعاً اینچنین ملّتی مبعوض و منفور می شوند و در این شرایط است که خدا رحمت خودش را بر می دارد، برکات الهی به آنها نمی رسد و قهر خدا شامل حالشان می شود. آیا این نشانه‌ی قهر خدا نیست که در حضور ملّتی با این عظمت به نام امت اسلام، که بیش از یک میلیارد جمعیت دارند، یک گروه کوچک صهیونیست سرزمین های اسلامی را اشغال کند و این ها نتوانند مشتی بر سر او بزنند و نابودش کنند؟ آیا این قهر خدا نیست که امروز شامل حال امت اسلامی شده است؟

تفاوت صبر و ثبات مؤمنان و کافران

نکته‌ی قابل تأمل اینکه کفار هم ثبات دارند. آنها هم در مسیر خودشان ثابت و استوارند. رو به هر مقصدی که بخواهند بروند، با استقامت و استواری می روند. آنها هم به قانون خودشان عمل می کنند و انضباط عملی دارند. آنچه ندارند «ذکر الله» است. تفاوت سرباز مسلمان و سرباز کافر در همین است. سرباز کافر در راه خود ثابت و نیرومند است. ولی خدا همراهش نیست

و با خدا ارتباطی ندارد. چنین آدمی ظالم و ستمگر می شود. دروغ‌گویی، تدلیس، حقه‌بازی و آدم‌کشی در او هست. ولی سرباز مسلمان تنها به ثبات و انضباط اکتفا نمی کند. باید خدا در کنارش باشد. او قدرت و انضباط را در مسیر خدا به کار می بندد. سرباز مسلمان هرگز دروغ نمی گوید، تهمت نمی زند، نیرنگ به کار نمی برد و اجحاف نمی کند.

صبر و توکل، دو صفت بارز مهاجران

خداوند متعال در قرآن کریم مهاجران فی الله را با دو صفت توصیف کرده می فرماید:

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^۱

آنها [کسانی هستند] که صبر و ثبات و استقامت
[در شدائد و مصائب] پیشه‌ی خود ساخته‌اند و
[در تمام کارها] بر پروردگارشان توکل می کنند.

«صبر» یعنی آدمی در راه رسیدن به هر هدف و مقصدی که دارد، تحمل همه گونه سختی‌ها و ناملازمات را بنماید و در مقابل دشواری‌ها ضعف و سستی از خود نشان ندهد، از پانیتد و به زانو در نیاید. «توکل» یعنی انسان مؤمن به خدا، جز خدا هیچ موجودی را مؤثر مستقل در عالم نشناسد. در عین این که دنبال کسب و کار و فعالیت از هر قبیل می رود و متوسل به وسایل و اسباب عادی می گردد؛ در عین حال خدا را به عنوان

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۲.

مسبب‌الاسباب بشناسد، آنگونه که هر سبب و وسیله‌ای اعم از عادی و غیر عادی، هم وجودش و هم خاصیت اثر گذاری‌اش بسته به اراده و خواست خداست. اگر او نخواهد که من به هدفی برسم، هیچ وسیله و هیچ سببی نه وجود خواهد داشت و نه اثرگذار خواهد بود و اگر او بخواهد که من به آن هدف برسم، با نبود تمام اسباب و وسایل از راهی که خودم نمی‌دانم به آن می‌رسم که خودش فرموده:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾^۱

...کسی که [خدا را به حساب آورده و] تقوا پیشه کند خدا راه خروج [از هر مشکلی] را به رویش می‌گشاید و از جایی که خودش احتمال آن را نمی‌دهد، او را به هدف می‌رساند...

لذا انسان مؤمن نه به هنگام بودن اسباب و وسایل مغرور می‌شود و خود را به هدف رسیده می‌بیند و نه به هنگام فقدان اسباب و وسایل مأیوس می‌گردد و خود را بیچاره و محروم از نیل به هدف مشاهده می‌نماید؛ بلکه در همه جا و در همه حال، دل از همه چیز و از همه کس بریده و چشم امید از همه جا بسته به زبان حال و قالش، گفتار خدایش را زمزمه می‌کند که اگر همه هم رفتند، گو برونند که خدایم مرا بس.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ

تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛^۱

اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است
تو میانداز که مخدول تو را ناصر نیست
به جدّ و جهد چو کاری نمی رود از پیش
به کردگار رها کرده به مصالح خویش

کمبود صبر و یقین در بین مؤمنین

اگر می بینیم برخی از مؤمنین توجه قلبی به خدا ندارند و
دل بستگی به غیر خدا پیدا کرده اند، گوششان در گرو
«لهووالحدیث» و چشمشان در دام و کمند زنان افتاده است! نه
حظّ و نصیبی از حال یقین نسبت به خدا و معاد تحصیل
کرده اند و نه نیرویی از صبر و خودنگهداری از گرایش به گناه
به دست آورده اند و سبب آن را خداوند متعال در آخر
آیه ۱۰۸ سوره ی نحل بیان می فرماید:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾

...اینان مبتلا به بیماری غفلتند.

متأسفانه آنچه که ما بیشتر کم داریم کمبود همین دو
گوهر گرانقدر صبر و یقین است. این بیان نورانی از رسول
خدا ﷺ منقول است:

(مِنْ أَقَلِّ مَا أُوتِيتُمْ الْيَقِينُ وَ عَزِيمَةُ الصَّبْرِ وَ
مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْهُمَا لَمْ يُبَالِ مَا فَاتَهُ مِنْ

قِيَامِ اللَّيْلِ وَ صِيَامِ النَّهَارِ وَ لَنْ تَصْبِرُوا عَلَيَّ
مِثْلَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُؤَافِيَنِي كُلُّ
أَمْرِيءٍ مِنْكُمْ بِمِثْلِ عَمَلِ جَمِيعِكُمْ^۱.

از جمله‌ی کمترین چیزهایی که شما دارید، یقین است و صبر محکم و استوار، اگر کسی از این دو صفت دارای بهره‌ی کافی باشد، از کمبود شب زنده داری‌ها و روزه‌های مستحبی نباید نگران باشد. اگر شما به همان اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه‌ای که دستور داده شده‌اید ثابت و محکم باشید [شکّ و تردید در عقاید و فساد در اخلاق و سستی در عمل به شما راه نیابد] نزد من محبوبتر از این است که هر کدامتان در روز قیامت به اندازه‌ی اعمال تمام امت با من مواجه گردید.

آنچه که در رتبه‌ی مقدّم بر همه چیز از ما خواسته‌اند، انجام واجبات و ترک محرّمات است، بنابراین کسانی که در انجام وظایف واجبشان در زندگی خانوادگی و اجتماعی، سست و در ارتکاب گناهان، بی‌پروا می‌باشند. آنگاه اهتمام تمام برای انجام عبادات مستحبّ از نمازها و روزه‌ها و زیارت‌ها و حجّ و عمره‌های مکرّر و ساختن مسجد و حسینیه‌ها از خود نشان می‌دهند، در واقع راه را گم کرده و در بیراهه پیش می‌روند.

در پایان حدیث مزبور رسول اکرم ﷺ فرمود:

(وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْتَحَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا بَعْدِي
فَيُنْكَرَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَيُنْكَرُكُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ
عِنْدَ ذَلِكَ).^۱

ولکن من ترس این دارم که پس از من، درهای
ثروت و قدرت دنیا به روی شما باز شود و شما
برای به دست آوردن آن رو در روی یکدیگر
بایستید و به ستیزگی با هم بپردازید که در این
موقع است که آسمانیان نیز از شما رو بر
می گردانند و مددی از جانب خدا به شما نمی رسد
و قهراً همه چیز خود را از دست می دهید.
(فَمَنْ صَبَرَ وَ اخْتَسَبَ ظَفَرَ بِكَمَالِ ثَوْبِهِ).

پس کسی که صابر و قانع باشد، به کمال بهره ی
خود نائل می گردد.

قدرت روحی مؤمن

عبدالله بن حذاقه از سابقین در اسلام است؛ یعنی از
جمعیّت اندکی است که در مکه به رسول خدا ﷺ ایمان
آوردند و شکنجه های ددمنشانه ی مشرکان را تحمل نموده و
دست از ایمان خود برنداشتند. در زمان حکومت عمر لشکر روم
هشتاد و دو نفر از مسلمانان را اسیر کردند و همین عبدالله در رأس

آنها بود. او را نزد سردار روم آوردند. او به عبدالله تکلیف کرد که بیا نصرانیت را بپذیر، من آزادت می‌کنم و همه گونه وسایل رفاه زندگی در اختیارت می‌گذارم. عبدالله گفت: من موحد و اهل لاله الا الله هستم. من دینم را با تعارف به دست نیاورده‌ام که با تعارف از دست بدهم. او از این جواب قرص و محکم که توأم با بی‌اعتنایی نسبت به گفتار او بود سخت برآشفته و بعد دستور داد دیگ بزرگی پر از روغن زیتون آوردند و روی آتش جوشاندند. آنگاه دستور داد یکی از مسلمانان اسیر را آوردند و به او هم گفت از اسلام دست بردار و به نصرانیت در بیا. او هم اعتنا به حرف او نکرد. دستور داد لختش کردند و در همان روغن جوشیده‌ی زیتون انداختند.

گفتن و شنیدن این سخنان آسان است! اما انسان بیندیشد که آنها چه ایمان قوی و محکمی به عالم پس از مرگ خود داشتند و ارزشی برای جان خود در مقابل ایمان به خدا قائل نبودند، اگر می‌گفت: باشد، تسلیمم؛ مطلب تمام می‌شد و زندگی مرفه‌ی داشت. بیش از چند لحظه نگذشت که پوست و گوشتش جدا شد و استخوانها روی روغن آمد. آنگاه آن سردار رو به عبدالله بن حذافه کرد و گفت: این منظره را دیدی؟! اگر در مقابل من تسلیم نباشی به همین بلا مبتلا خواهی شد! او منقلب شد و به شدت گریست. سردار روم گفت: عجب! تو اینقدر ترسو بودی که گریه کردی؟! عبدالله گفت: تو اشتباه کردی! گریه‌ام به خاطر این روغن جوشان نیست بلکه برای این

است که چرا یک جان بیشتر ندارم! آرزو می‌کنم ای کاش به تعداد موهای بدنم جان داشتم و به تعداد جانهایم میان این روغن جوشان انداخته می‌شدم!

رومیان از این شهامت و قوّت روحی عجیب به حیرت افتادند و گفتند: درست نیست اینچنین مرد قویّ النّفس دریادلی از بین برده شود. به این فکر افتادند که آزادش کنند اما دنبال بهانه‌ای می‌گشتند! سردار رومی گفت: بسیار خوب! بیا سر مرا ببوس؛ آزادت می‌کنم. عبدالله گفت: نه! من مسلمانم و اسلام با عزّت توأم است. بوسیدن سر کافر ذلّت است و با عزّت اسلامی من نمی‌سازد! این سخن بر تعجب آن مرد رومی افزود و خواست از در تطمیع وارد شود و گفت: بیا دین من را قبول کن. من هم دخترم را به تو تزویج می‌کنم و هم تو را شریک در حکومت قرار می‌دهم! گفت: حرف عجیبی است! گوهر ایمانی که من به دست آورده‌ام در نظرم به مراتب از دختر تو و از حکومت بر یک مملکت با ارزش تر است. سردار رومی دید خیر! این آدم مردی نیست که با تهدید و تطمیع به زانو درآید و دست از ایمان خود بردارد گفت: بسیار خوب، بیا سر مرا ببوس. من هم خودت و هم هشتاد نفر همراهانت را آزاد می‌کنم. عبدالله گفت: باشد؛ این کار را می‌کنم. چون می‌دانم بوسیدن سر یک کافر به بهای آزاد شدن هشتاد مسلمان از قید اسارت مورد رضای خداوند است. از جا برخاست جلو آمد و سر او را بوسید. او هم به وعده وفا کرد و آنها را آزاد نمود. وقتی به مدینه آمدند، اصحاب با او

مزاح می کردند و می گفتند: تو رفتی در دیار کفر سر کافر
بوسیدی؟! می گفت: بله، سر یک کافر بوسیدم و سر هشتاد
مسلمان از اسارت نجات دادم.^۱

۱- سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، کلمه ی «عبد».

بخش چهارم

صبر و بردباری اولیای دین علیهم السلام

صبر شگفت‌انگیز حضرت ایوب علیه السلام

داستان حضرت ایوب علیه السلام پیامبر بزرگوار خدا را شنیده‌ایم که به چه بلاهای بزرگی مبتلا شد و چه صبر عظیمی از خود نشان داد که خدا درباره‌اش فرموده است:

﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ...﴾^۱

به یاد آور. بنده‌ی ما ایوب را...

تعبیر به «عَبْدَنَا» بنده‌ی ما، نشان از کمال لطف و عنایت دارد که خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید، یادی از بنده‌ی ما ایوب بنما و سخن از وی به میان آور.

﴿...إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۲

...ما او را صابر یافتیم چه بنده‌ی خوبی است که

بسیار رابطه‌ی تضرع پی‌درپی با ما داشت.

آن پیامبر بزرگوار، از روی حکمت الهی به صحنه‌ی امتحان کشیده شد و انواع بلاها و محنت‌ها به او روی آورد! هر چه از اموال و اولاد داشت از دستش رفت بیماری فوق‌العاده

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۱.

۲- همان، آیه‌ی ۴۴.

شدید بر بدنش عارض شد و زمین گیر گردید این محنت عظیم، هفت سال - و به نقلی هجده سال - طول کشید! تمام دوستان و یارانش به زعم این که او (العیاذ بالله) مرتکب گناهی بزرگ شده که مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته، از اطرافش پراکنده شدند و تنهایش گذاشتند! تنها همسرش در وفاداری نسبت به وی استقامت ورزید تا اینکه روزی عده‌ای از اصحاب پیشین آن حضرت نزد او آمدند و زبان به شماتت و سرزنش گشودند.

گفتند: ای ایوب! تو حتماً گناه بزرگی مرتکب شده‌ای که این گونه مبتلا گشته‌ای! حال، بیا نزد ما به گناهات اعتراف کن شاید خدا به پاس همین اعتراف از گناه تو بگذرد و بهبودی ات بخشد!

به درد آمدن دل ایوب پیامبر

آن پیامبر بزرگوار خدا از این سخن شماتت آمیز، سخت آزرده خاطر شد و پس از رفتن آنها دست به دعا برداشت و به درگاه خدا نالید و گفت: پروردگارا! اگر به من اجازه بدهی دلیلی محکم می آورم بر اینکه من استحقاق چنین بلایی را نداشته‌ام.

ناگهان قطعه ابری در مقابلش پدیدار شد و صدایی از آن به گوشش رسید: ای ایوب! آنچه می خواهی بگو و دلیل خود را بیاور که من حاضرم، می شنوم. ایوب با حال تضرع و زاری عرضه داشت: خدایا! من بنده‌ای بودم که هرگز سفره‌ام از

یتیمان و مستمندان خالی نبود. قلبم پیوسته به یاد تو و زبانم به ذکر تو مشغول بود. آیا پاداش آن همه طاعت و بندگی این همه بلا و محنت بود؟

از همان قطعه‌ی ابر جواب به گوشش رسید: ای ایوب! آن توفیق طاعت و بندگی را چه کسی به تو داد؟ آن کس که دلت را به یاد معبود افکند و زبانت را به نام او مترنم ساخت، که بود؟
(أَتَمَّنُّ عَلَى اللَّهِ بِمَا لَلَّهِ فِيهِ الْمِنَّةُ عَلَيْكَ).

به جای اینکه من بر تو منت بگذارم و نعمت توفیق عبادت و «یا الله» و «یا رَبَّاه» گفتن را به رُحْت بکشم، تو بر من منت می‌گذاری و طاعت و بندگی‌ات را به رُحْم می‌کشی؟
اگر حَوْل و قوه‌ی من نبود و لطف و عنایت من شامل حالت نمی‌شد، تو کجا و (یاالله) گفتن کجا؟ تو کجا و دل به خدا بستن کجا؟

نی که آن الله تو لَبَّيْكَ ماست

آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

نی تو را در کار، من آورده‌ام

نی که من مشغول ذکر کرده‌ام

درد و رنج تو کمند لطف ماست

زیر هر یا رَبُّ تو، لَبَّيْكَ هاست

مقام رضا و نزول رحمت بی‌منتها

حضرت ایوب عليه السلام این را که شنید خود را به خاک

انداخت و مشتی خاک از زمین برداشت و در دهانش ریخت و گفت: ای خدای من! آری تو بودی که خلقم کردی، عقل و هوش و چشم و گوشم دادی.

آری ای خدا! تو مالک و من مملوکم. مالک، حق همه گونه تصرف در ملک خود دارد. از گفته‌ی خود پشیمانم. از سوی تو محتاج رحمت و غفرانم.

چون به مقام رضا آمد و یک جا تسلیم امر خدا شد، از جانب خدا فرمان رسید:

﴿أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُعْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾^۱

اینک پای خود را به زمین بکوب! چشمه‌ی آبی می‌جوشد که هم برای شستشوی تنت مناسب است و هم برای نوشیدنت گواراست.

پا به زمین کوبید و چشمه‌ی آب سرد و زلالی از زمین جوشید! بدنش را در آن شستشو داد. شادابی و طراوت و زیبایی را از سر گرفت. ظاهر و باطنش غرق در نور و سرور گشت و آن بیابان خشک تبدیل به گلزار و گلستان شد! اموال و اولاد از دست رفته‌اش دو چندان به او برگردانده شد که در قرآن آمده است:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ

ذِكْرِي لِأُولَى الْأَبْيَابِ ﴿١﴾

ما خانواده‌اش را به او بخشیدیم و همانند آنها را با
آنها به او دادیم تا رحمتی از سوی ما باشد و هم
تذکری برای اندیشمندان! ^۲

ما قصّه و داستان رحمت و عنایت خود را برای مردم
می‌گوییم تا صاحبان عقل و درایت، تنبّه پیدا کنند و چشم خود را
فقط به اسباب طبیعت ندوزند و مسبب‌الاسباب را نادیده نگیرند!
آن کس که پای بیمارِ علیل را منشأ پیدایش بهبودی و
شفا قرار می‌دهد، کیست؟ آن کس که دُم گاو مرده‌ی بنی
اسرائیل را با بدن انسان مرده‌ای تماس می‌دهد و مرده را زنده
می‌کند کیست؟ از مرض، تولید صحّت می‌کند و از مرده، زنده
بیرون می‌آورد!!

﴿...يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي

اللَّيْلِ...﴾ ^۳

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ

مِنَ الْحَيِّ...﴾ ^۴

﴿...يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ^۵

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۴۳.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه‌ی ۲۲۵ و بحار الانوار، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۳۴۳.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶۱.

۴- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۱.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۳.

صبر زیبا، تنها چاره‌ی حضرت یعقوب علیه السلام

وقتی برادران یوسف خبر کشته شدن برادر خود را به پدر اعلام کردند، حضرت یعقوب علیه السلام اظهار داشت: حالا که شما چنین کرده‌اید، برنامه‌ی کار من چیست؟ «فَصَبِّرْ جَمِيلٌ» من هیچ چاره‌ای جز صبر ندارم.

حالا حضرت یعقوب علیه السلام چه کاری می‌تواند بکند؟ پدر پیری که اگر از دیگران لطمه می‌خورد به وسیله‌ی فرزندان قوی و نیرومندش از خود دفع بلا می‌کرد، حال همان فرزندان قوی و نیرومند، پدر پیر را به چنین گرفتاری گشوده‌ای مبتلا کرده‌اند و در تاریکی شب آمده‌اند، هیچ کاری از آن پیر دلسوخته‌ی ناتوان ساخته نیست. «فَصَبِّرْ جَمِيلٌ» و لذا هیچ چاره‌ای جز صبر ندارد، آن هم صبری جمیل.

صبر زیبا، صبری است که جزعی همراهش نباشد، بی‌تابی و ناسپاسی نباشد، کلماتی که خدا را به خشم آورد و عدم رضا به قضای او را نشان بدهد بر زبانش جاری نشود، این صبر، صبر جمیل است. تحمل بلا، خالی از هر گونه اعتراض به مقدرات خدا بلکه راضی بودن به قضای خدا.

البته این بسیار دشوار است ولی برنامه‌ی کار اولیاء خدا همین است و این هم عرض شد که صبر جمیل، با گریه و اشک و آه در فراق محبوب که نشأت گرفته‌ی از عواطف انسانی است، منافاتی ندارد.

حضرت یعقوب علیه السلام گریه‌ها داشته، فراوان هم داشته،

گریه‌های شبانه‌روزی، ناله‌های جانسوز، تا آنجا که به فرموده‌ی قرآن مجید، از کثرت حزن و اندوه و گریه‌های بسیار، چشم‌ها را از دست داد:

﴿... قَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ ۖ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ
مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۱

و این هیچ منافاتی با مقام رضا و تسلیم ندارد چنانکه عرض شد مسأله‌ی رضا و تسلیم، راضی شدن به مقدرات پروردگار است و هیچگونه لب به شکایت باز نکردن و اعتراض نکردن، اما مسأله‌ی گریه و اشک و آه، یک حالت طبیعی است که بر اثر عاطفه‌ی قلبی پیدا می‌شود.

انبیاء علیهم‌السلام در همه‌ی کمالات در رتبه‌ی اعلا هستند، در مسأله‌ی عواطف نیز در رتبه‌ی اعلا هستند. قلبشان رحیم و رئوف و عطوف است و لذا بر اثر همان سوختگی دل، اشک چشمشان هم می‌ریزد.

حضرت یوسف علیه‌السلام قهرمان خویشتنداری

در لابه‌لای داستان یوسف پیامبر علیه‌السلام دیدیم که چگونه توفان‌های سهمگین به سینه‌ی جناب یوسف علیه‌السلام اصابت کرد اما او تکان نخورد. از یک سو نیروی تقوا و عفت و ایمان. آن هم در اعلا درجه‌اش در وجود وی تجلی کرد و از دیگر سو نیز نیروی صبر. آن هم با همه‌ی اقسام سه گانه‌اش: صبر در

مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از معصیت و اشاره کردیم حقیقت صبر عبارت است از خویشتن داری، هم وقتی مصیبت‌ها به انسان هجوم می‌آورد، انسان بتواند خود را ننگه دارد و در هجمه‌ی مصائب از پا در نیاید و هم موقعی که برای انجام وظایف بندگی باید تحمّل محرومیت‌های فراوان را داشته باشد و از کمبودهای زندگی اظهار جزع ننماید و شدیدتر از همه اینکه وقتی در کوران توفان سهمگین شهوات نفسانی قرار گرفت و از هر جهت زمینه‌ی ارتکاب معصیت فراهم گردید - آن هم در نهایت درجه‌ی جلوه‌اش - آنجا اگر از خود خویشتن داری، نشان داد و گفت: «معاذالله» او واقعاً انسان محسن است و شایسته‌ی تکریم از سوی خداوند عظیم. و حضرت یوسف صدیق علیه السلام انصافاً در تمام مراحل صبر و خویشتن داری، اعلام قهرمانی کرد و مدال افتخار آسمانی به دست آورد و خدایش در باره‌اش فرمود:

﴿... إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۱

علاوه بر سعادت جاودانه‌ی آخرت که بزرگی آن در تصوّر ما نمی‌گنجد، در همین دنیا به چه عزّت و جلالتی نائل شد که در مقام سپاسگزاری از خدا گفت:

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾^۲

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۴.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰۱.

خدا یا! سلطنت به من دادی و [مرا] عالم به حقایق
و اسرار نهان عالم گردانیدی...

لازمه‌ی حکومت، علم و قدرت

حضرت یوسف علیه السلام علاوه بر خودش، مایه‌ی عزّت و شرف
برای امت مصر شد و آن کشور را از خطر سقوط در دنیا و آخرت
نجات داد و یک جامعه‌ی سراسر امن و امان به وجود آورد و با
کمال آسایش خاطر، به مهمانان تازه وارد از کنعان گفت:

﴿...أَدْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ﴾^۱

یعنی من به لطف خدا، مصری به وجود آورده‌ام که در همه
جای آن امنیت کامل حاکم است. در هر جامعه‌ای حاکمیت
امنیت، مشروط به دو چیز است. یکی علم و دیگری قدرت.

اساساً هر مؤسسه‌ای در عالم - چه تکوینی و چه تشریحی -
بخواهد به وجود بیاید احتیاج به علم و قدرت دارد. یعنی انسان
هم باید رموز تشکیل آن مؤسسه را بداند و هم قادر بر ایجاد آن
باشد. اگر نداند، که نمی‌تواند نقشه‌ای طرح کند و اگر نتواند،
باز آن نقشه‌ی طرح شده، پیاده نمی‌شود. برای طرح هر نقشه و
پیاده شدن آن، به دو عامل علم و قدرت نیاز است.

همین ساختمانی که ما در آن سکونت داریم علم و
قدرت آن را به وجود آورده است یعنی اول آن معمار و
مهندس دانشمند در عالم ذهن خودش نقشه‌ی آن را طرح

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۹.

کرده و سپس با قدرت، آن را پیاده کرده است.

اگر آن معمار، عالم به رموز هندسی نبود به طور مسلم این نقشه طرح نمی شد و اگر عالم بود و نقشه را طرح کرده بود ولی قادر بر پیاده کردن آن نبود، باز هم این ساختمان به وجود نمی آمد. این ساختمان، مولود دو چیز است: علم و قدرت. تمام نظامات عالم از تشریحی و تکوینی، اینچنین است.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عِلْمًا﴾^۱

خدا این آسمانها و زمینهای هفت گانه را به وجود آورده است تا شما آدمیان با مطالعهی این نظام متقن پی ببرید که دو چیز در عالم حاکم است.

الف: علم

﴿وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۲

خدا احاطه‌ی علمی به همه چیز دارد.

ب: قدرت

﴿أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳

خدا قادر بر ایجاد همه چیز است.

۱-سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

۲-همان.

۳-همان.

نتیجه‌ی نهایی اینکه:

﴿...إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

... هر که تقوا و صبر را پیشه‌ی خود سازد
[اینچنین نائل به هدف می‌گردد] چرا که خداوند
اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

صبر یعنی در برابر هجوم شدائد و مشکلات استقامت
داشتن. دندان روی جگر نهادن و پا روی شهوات نفسانی
گذاشتن. خلاصه اینکه تمام قهرمان‌های بهشتی از برکت مبارزه
با وسوسه‌های شیطان به مقام قهرمانی رسیده‌اند.

صبر اهل بیت اطهار علیهم‌السلام در تحمل مصیبت‌ها

در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

(وَ صَبَرْتُمْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنَّتِي)^۲.

و بر هر مصیبتی که در کنار خدا [و در راه محبت
خدا] به شما رسید، صبر کردید.

محتوای این جمله، که به مصائب وارد شده بر دودمان
رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره می‌کند، آنچنان سنگین است که جز خودشان
و خدایشان احدی نمی‌تواند آن مصیبت‌ها را چنان که بوده
است درک و توصیف کند. شما تنها به این جمله‌ی کوتاه از
امام‌الصابرین، علی علیه‌السلام، توجه کنید و به گوشه‌ای از آن مصائب

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۰.

۲- بحارالانوار، جلد ۹۹، صفحه‌ی ۱۵۰.

جانکاه پی ببرید که فرموده است:

(فَصَبْرُتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى
أَرَى تُرَائِي نَهْبًا)¹

من صبر کردم اما در حالی که خاری در چشم و
استخوانی در گلو بود و می دیدم که [حکم پایمال
می شود و] ارثم به یغما می رود.

مردی با داشتن کمال قوت و نیرو، همسر حامل عزیزتر
از جانش را می بیند که زیر تازیانه‌ی دژخیمان ناله می کند اما به
وظیفه‌ی الهی اش عمل می کند تا دین خدا را حفظ کند. امام
خود در نامه‌ای که برای اهل مصر نوشته، به تلخی این موضوع
اشاره کرده است:

(وَ صَبْرَتْ مِنْ كَظْمِ الْعَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ
الْعَلْقَمِ وَ آلمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشَّقَارِ)²

برای فرو نشاندن خشم، صبر کردم بر چیزی که
در کامم تلخ تر بود از حنظل³ و بر دلم دردناک تر
بود از سوزش کارد تیز و برنده.

این جمله‌ی جان سوز را هم در زیارت «جامعه‌ی ائمه

المؤمنین» می خوانیم:

(وَ قَادُوهُ إِلَىٰ بَيْعَتِهِمْ مُصَلِّتَةً سَيُوفَهَا مُقَدِّعَةً

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۲.

۲- همان، خطبه‌ی ۲۱۷.

۳- هندوانه‌ی ابوجهل که بسیار تلخ است.

(مُشْرِعَةً) اَسْتَتَّهَا وَ هُوَ سَاخِطُ الْقَلْبِ هَائِجُ
الْغَضَبِ شَدِيدُ الصَّبْرِ كَاظِمُ الْغَيْظِ يَدْعُوهُ اِلَى
بِيعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ سُؤْمُهَا الْاِسْلَامَ).

علی را با شمشیرهای آخته و نیزه‌های آماده برای
زدن، به سوی بیعت خود کشانیدند، در حالی که
قلبش مالا مال از خشم و غضب بود و صبری بس
شدید می کرد و خشم خویش فرو می خورد. او را
به بیعتی وا داشتند که شومی آن اسلام را
فراگرفت.

صبر بی مانند مولای متقیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده اند:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا)؛^۱

من شهر علمم و علی در آن شهر است.

پس کسانی که پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن در را به
روی امت اسلامی بستند و خودشان از دیواری که
«سقیفه بنی ساعده» ساخته بود، بالا رفته، وارد شهر شده، خود را
خلیفه و جانشین پیامبر معرفی کردند، طبق بیان امام
امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ «دزد» نامیده می شوند. در خطبه‌ی شقشقیه هم با
قلبی دردمند از نقشه‌های خائنانه‌ی آن دزدان فرموده است:

(أَمَا وَ اللهُ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ

مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى).

آگاه باشید که سوگند به خدا، [ابوبکر] خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد و حال آنکه می دانست موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب و وسط سنگ آسیاب است برای آسیاب.

(فَرَأَيْتُ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْبَبِي فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا).^۱

من در شرایطی قرار گرفتم که دیدم صبر کردن در آن شرایط، عاقلانه تر است. پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود [و] می دیدم میراثم را به تاراج می برند. کدام مرد می تواند با داشتن تمام قدرت، همسر عزیزش را زیر تازیانه‌ی مشتی اراذل و اوباش ببیند و دم نزند...؟!

صبر و بردباری اولیای دین

اسارت زینب علیها السلام به راستی مبین راز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شد و هدف اصلی از شهادت را به جهانیان نشان داد. اگر بگوییم مصائبی را که زینب علیها السلام در نهضت کربلا متحمل شد؛ بیش از مصائبی بود که حسین علیه السلام متحمل شد اغراق نگفته‌ایم زیرا در تمام مصائب روز عاشورا این خواهر و برادر شریک یکدیگر بودند اما مصائب بسیار دشواری را پس از

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

عاشورا خواهر متحمل شد که برادر هیچ‌یک از آنها را ندید! در رأس آن مصائب اینکه هرگز امام حسین علیه السلام در روز عاشورا برادری همچون خود را از دست نداد؛ اما زینب علیها السلام برادری همچون حسین علیه السلام را با تن بی سر روی زمین آغشته به خون دید. امام حسین علیه السلام سرهای بریده‌ی بالای نیزه از برادران و فرزندان را ندید اما زینب علیها السلام از کربلا تا کوفه و شام میان شهر و بیابان روزها و هفته‌ها آن صحنه‌های جانگداز را مشاهده کرد. امام حسین علیه السلام ناله‌های یتیمان را زیر تازیانه‌های دژخیمان نشنید اما زینب علیها السلام آن ناله‌های جانسوز را می‌شنید و چه خون دل‌ها می‌خورد! و بالاخره امام حسین علیه السلام سنگینی شهادت را یک روز تحمل کرد اما زینب علیها السلام سنگینی اسارت را طی روزها و هفته‌ها و احیاناً ماه‌ها تحمل نمود! و حیرت‌انگیزتر اینکه در عین داشتن این بار سنگین بر دوش، هیچگاه تعادل روحی خود را از دست نداد و در همه جا و در همه حال آنچه وظیفه‌ی الهی‌اش بود، انجام داد.

آنجا که موظف به حرف زدن بود حرف زد، آنجا که موظف به سکوت بود سکوت کرد. تمام رفتار و گفتارش روی حساب بود. تندی کردن با دشمن بجا، ملایمت داشتن با دشمن بجا؛ احیاناً که لازم می‌شد گریه کند گریه می‌کرد و هرگز سخنی حاکی از گلایه از خدا و یا تذلل در پیش دشمن از زبان مبارکش صادر نشد! بلکه با شهامت روحی عجیب به پسر زیاد در کوفه فرمود:

(ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً)؛

من [از خدا] جز زیبایی چیزی ندیدم.

و تو به همین زودی ذلت و خواری خود را در پیشگاه

خدا خواهی دید و در شام هم به یزید فرمود:

(إِنِّي لَا أَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ

أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيحَكَ)؛^۱

من آنقدر تو را کوچک می‌شمارم که به خودم

اجازه نمی‌دهم با تو هم سخن‌گردم و حتی

تو بیخت کنم.

ولی چه کنم که مقتضای پیشامد حوادث اینچنین شد که

اینجا سخن بگویم.

خلوص شگفتی آور امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام

شاعر در این خصوص داستانی را از امام امیرالمؤمنین علیه السلام

نقل می‌کند. حال نمی‌دانیم آیا این قصه مدرک روایی دارد یا

نه؟ ولی به هر حال نقل آن خالی از لطف نیست.

از علی علیه السلام آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغَل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

علی علیه السلام در میدان جهاد الهی شمشیر را بالا برده. همین

۱- نفس المهموم، صفحه‌ی ۲۸۲.

قدر که آن را پایین بیاورد، کار حریف تمام می‌شود. دشمن فقط یک لحظه با مرگ فاصله دارد. ولی در آن حال «او خدو انداخت بر روی علی». دشمن مغلوب آب دهان به صورت علی علیه السلام انداخت. کسی که مسلط شده و می‌خواهد بر فرق دشمن شمشیر بزند و نابودش کند، می‌بیند دشمن، آب دهان به صورتش انداخت. طبیعی است که در این حال خشمش بیشتر می‌شود و محکم‌تر شمشیر می‌زند. ولی عجیب اینکه تا آب دهان انداخت، دید شمشیر علی علیه السلام از زدن، باز ایستاد:

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر رویی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

از نمودن عفو و رحم بی‌محل

شمشیر را انداخت، طوری که آن مرد مبارز خودش

متحیر شد. برای او سؤال پیش آمد که چه شده؟ چه سری

است؟ با این که الان من یک قدم با مرگ فاصله داشتم، چرا او

شمشیر را فرود نیاورد؟

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

چون دشمن آب دهان به صورتش انداخت، طبیعی بود که خشمش بیشتر شود. علی علیه السلام اندیشید که اگر در آن حال شمشیر بزند، نیم از بهر خدا و نیم از بهر هوی خواهد بود. این عمل شرک است و این شمشیر زدن مشرکانه می شود. ولی او می خواست موخدا باشد و لذا در آن حال از شمشیر زدن منصرف شد.

امیر علیه السلام نیز غضب بشری دارد. وقتی دشمن آب دهان به صورتش بیفکند، طبعاً خشمش بیشتر می شود. اما چون برهان رب، همراه اوست، می خواهد این شمشیر را فقط برای خدا بزند. بنابراین، در همین حال کنار می رود. زیرا کشته شدن در راه خدا محبوب تر از کشتن در راه هوی است.

تفاوت سرباز مسلمان و سرباز کافر در این است که کافر هدفش فقط کشتن است. حال از هر راهی و به هر کیفیتی باشد، تفاوتی ندارد. ولی مسلمان فقط در راه خدا می کشد.

شیر حقم نیستم شیر هوی

فعل من بر دین من باشد گوا

خشم بر شاهان، شه و ما را غلام

خشم را من بسته ام زیر لگام

سلاطین بنده ی خشمند، ولی من سلطان بر خشمم. آنها

اسیر خشمند، ولی من امیر بر خشمم.

نتیجه ی صبر و شکیبایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند حکیم در آیه ی ۱۲۷ سوره ی نحل خطاب به

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ». تو هم باید صبر کنی و تمام ناملايمات جسمی و روحی را در راه دعوت مردم متحمل شوی و این صبر و شکیبایی نیز جز به حول و قوه‌ی الهی و استمداد از مقام ربوبی امکان پذیر نخواهد بود، زیرا ممکن نیست یک بشر عادی که فاقد همه گونه امکانات از ثروت و قدرت و نیروی انسانی از قبیله و ارحام و اقارب بوده است، از یک محیط فاسد مُنْحَطَّی برخیزد که مردمش نه دارای علم و فرهنگی بوده‌اند و نه تمدن و قانونی و نه خبری از آداب و رسوم انسانیت داشته‌اند. مرامشان بت پرستی و اخلاق و رفتارشان قتل و غارت و بی‌عفتی.

آری ممکن نیست یک بشر عادی با این شرایط برخیزد و یک تنه اعلان مبارزه با تمام دنیای بشر بدهد آن هم مبارزه با همه چیزشان، با اعتقاداتشان، با اخلاق و رفتار و گفتارشان، با حکومت‌ها و سیاست‌ها و اجتماعاتشان و در این مبارزه، فاتح و پیروز هم بشود و عقیده‌ی خود را در دل میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان طی قرن‌های متمادی بنشانند.

امروز بیش از چهارده قرن از زمان نهضت او می‌گذرد، شما دو صحنه را در کنار هم بگذارید و با هم مقایسه کنید. یک روز در مسجد الحرام تنها سه نفر در کنار کعبه به نماز می‌ایستادند، یکی صاحب همین نهضت، رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود، دوّمی وصی او علی مرتضی علیه السلام و سوّمی همسرش خدیجه‌ی کبری علیها السلام در حالی که داخل مسجد الحرام و اطراف آن از

مشرکان و دشمنان لجوج معاند موج می زد که آنها را مسخره می کردند و انواع اهانت ها در باره شان روا می داشتند.

امروز ببینید در همان مسجد الحرام و کنار همان کعبه چه غوغایی برپاست، صدها هزار جمعیت در موسم حج دور کعبه به نماز می ایستند و با شُکوه و جلالی عجیب به رکوع می روند و به سجده می افتند. بانگ «اشهدان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله» شان که در فضای شهر مکه می پیچد، دلها را می لرزاند. آن روز از باب تقویت روحیه پیامبر اکرم ﷺ خداوند حکیم خطاب به آن حضرت فرمود: «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا...». 'وقتی مردم کافر تو را می بینند، تو را به تمسخر و استهزا می گیرند و به یکدیگر می گویند: «...أ هَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ...»^۲ آیا همین آدم است که سخن از خدایان شما به میان می آورد و راجع به آنها حرف هایی می زند. یعنی فعلاً دوران تمسخر اینهاست، ولی مطمئن باش روزی می رسد که جلال و عظمت تو چشم آنها را خیره می کند و آنها را به زانو در می آورد.

اقتدار و کرامت در سایه صبر و استقامت

رسول اکرم ﷺ ۱۳ سال در مکه مورد شدیدترین اذیت و آزار مکیان بود و پس از هجرت به مدینه و تشکیل حکومت در سال هشتم هجرت با ده هزار سرباز مسلح به مکه بازگشت.

۱- سوره انبیاء، آیه ۳۶.

۲- همان.

در حالی که چنان قدرتمند شده بود که می توانست به شدت از مکیان انتقام بگیرد، ولی آنچنان دست عفو و رحمت و کرم بر سر آنها کشید که موجبات حیرت و تعجب آنان را فراهم آورد. پس از اینکه وارد کعبه شد و بت‌ها را بیرون ریخت، بر آستانه‌ی در ایستاد و نگاهی به صحن مسجدالحرام انداخت، آن ظالمان و جبارها و آن گرگ‌ها و پلنگ‌ها را دید که همچون موشی شده‌اند و صف در صف ایستاده و سر به پایین انداخته‌اند. فرمود: شما درباره‌ی من چه فکر می کنید؟ آنها یکصدا گفتند:

(أَخٌ كَرِيمٌ وَ ابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَّرْتَ)؛^۱

تو بزرگواری هستی که به قدرت رسیده‌ای.

دیدند قطرات اشک از چشمان پیامبر می‌ریزد. تعجب کردند. آنها باید گریه و ناله می‌کردند. ولی دیدند پیغمبر می‌گیرد. فرمود: نه تنها از شما انتقام نمی‌گیرم بلکه شما را ملامت هم نمی‌کنم. «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ إِذْ هَبُوا أَنْتُمُ الطُّلُقَاءُ»؛^۲ همه‌تان آزادید، بروید دنبال کار خودتان.

این روش مجاهد مؤمن است. وقتی به قدرت برسد، انتقام نمی‌گیرد و خون نمی‌ریزد. آن روز که تحمل شداید می‌کرد، برای خدا بود. امروز هم که به قدرت رسیده است باز برای خداست. چون برای خداست، همه‌اش عفو است و رحمت و

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۲۲۵.

۲- همان، جلد ۳، صفحه ۵۱۳.

کرم. وقتی هم به حسب ظاهر شکست می خورد و قدرت را از دست می دهد، باز مناعت طبع دارد و عزّت نفس. در مقابل دشمن کوچک ترین تذلّلی نمی کند.

روز عاشورا از همه طرف به سوی امام حسین علیه السلام هجوم آوردند و محاصره اش کردند؛ در حالی که تمام کسانش را کشته بودند؛ برادرها، برادرزاده ها و فرزندان. تنها خودش مانده بود. زنان و کودکان در خیمه گاه، فریاد العطش داشتند. خودش نیز زخم های بسیار بر بدن داشت و پیشانی اش شکسته بود. انبوه لشکر دشمن حمله می کردند تا زنده اسیرش کنند. یک تنه به آنها حمله می کرد و می گفت:

(لَا وَ اللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ مِنْكُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ).^۱

نه، به خدا قسم نه دست ذلّت به دست شما می دهم و نه مانند بردگان از دست شما فرار می کنم.

در عین حال که به حسب ظاهر شکست خورده بود، اظهار ضعف و ذلّت نمی کرد. حتی استخوان های سینه اش زیر سم ستوران به زبان حالش می گفت: «هَيَّاهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»؛^۲ سرش بالای نیزه هم که رفت زبان حالش «هَيَّاهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ» بود. خواهر بزرگوارش عقيله ی بنی هاشم، زینب کبری علیها السلام یک زن است و آن همه مصیبت که یکی از آنها کافی است تا

۱- ارشاد مفید، جلد ۲، صفحه ی ۹۸.

۲- احتجاج، جلد ۲، صفحه ی ۲۴.

قوی ترین مردها را به زانو درآورد. او را در لباس اسارت به مجلس پرسطوت ابن زیاد آورده‌اند، مجلسی که از در و دیوارش خون می‌بارد. ابن زیاد اکنون گرگ شده، پلنگ شده، ببر شده، خواست زخم زبان بزند، گفت: ای زینب! دیدی خدا با شما چه کرد؟ چطور تارومارتان کرد؟ بیچاره‌تان کرد؟ کسی باورش نمی‌شد که یک زن آن هم با آن حال اصلاً بتواند دم بزند. آنها فکر کردند حالا باید در گوشه‌ای بنشیند و سر در گریبان فرو برد و اظهار ذلت کند. ولی دیدند، نه، این زن اگر چه اسیر است اما شیر در زنجیر است. یک جمله فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛ من از خدا جز زیبایی چیزی ندیدم.

آنچه خدا برای ما مقدر کرده است، زیباست. برادرم و یارانش:

هُؤُلَاءِ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى
مَضَاجِعِهِمْ.^۱

افتخار شهادت در راه خدا نصیبشان شده است. آنها
بالاترین شرف را برده‌اند.

(وَسَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتُحَاجَّ وَ
تُخَاصَمُ فَانظُرْ لِمَنْ يَكُونُ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ هَيْلَتَكَ
أُمَّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ).^۲

فردا تو را با برادرم روبه‌رو می‌کنند. آن روز
می‌فهمی پیروزی از آن که بوده است. مرگت باد

۱- اللهوف فی قتلی الطفوف، صفحه ۹۴.

۲- همان.

ای زاده‌ی زن نابکار.

آری شیر، شیر است، اگر چه در زنجیر است. با این جمله گویی آسمان را بر سر این مرجانه کوبیدند. «ای زاده‌ی زن نابکار، مرگت باد» این جمله، هم سرکوفت او بود و هم سرکوفت مردم بدبخت به زعم خود مسلمان. یعنی ای فرومایگان! شمانیز مرگتان باد که تن به حکومت چنین عنصر ناپاک پلیدی داده اید؟! خوشا مرغی که در کنج رضا، با یاد صیادش

چنان آسوده بنشیند که پندارند آزادش یک زن غرق در انواع مصائب هول‌انگیز چنان رضا به قضای خدا داده است که گویی اصلاً مصیبت ندیده است و می‌گوید: «ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً» خدایا! این دل است که زینب دارد یا اقیانوس ژرف رضا و تسلیم که اگر بزرگان و اولیا دست به شناوری در این دریا بزنند، به عمق آن نرسند! «...وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»^۱

منطق زینب، همان منطق برادرش حسین است که در گودال قتلگاه صورت بر خاک نهاده بود، در حالی که پیشانی‌اش شکسته، سینه‌اش شکافته، جگر از سوز عطش گداخته، دل از مرگ عزیزان سوخته و بدن غرق در زخم و جراحت بود. در آن لحظه می‌گفت:

(إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَيَّ بَلَائِكَ
تَسْلِيمًا لِمُرْكٍ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ

المُسْتَعِثِينَ)¹.

این هر دو منطبق از قرآن گرفته شده است:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾².

منطق مجاهد مؤمن همین است. بگو: آنچه خدا مقدر

فرموده، برای ما نعمت و سعادت است:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ...﴾³.

به هر حال یکی از این دو سعادت زیبا نصیب ما خواهد

شد. در دنیا اگر غالب شدیم، کلمه‌ی توحید را احیا

می‌کنیم، اگر هم به حسب ظاهر مغلوب شدیم، بهشت ابدی و

سعادت سرمدی را به دست می‌آوریم و باز خون ما احیا

کننده‌ی دین ما خواهد بود؛ پس به هر حال ما پیروزیم.

نتیجه آن که امدادهای غیبی حضرت حق مشروط به

اقدام‌های عملی اهل ایمان است. «...إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ...»⁴.

شما اگر اقدام به یاری خدا نمایید، خدا نیز به یاری شما

می‌آید. خدا محتاج به شما نیست، او غنی است. دین خدا را

یاری کنید، دین خدا محتاج به شما نیست. خدا خود حافظ دین

خودش است. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»⁵.

۱- با این عبارت آمده است: «یا الهی صبراً علی قضایک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین»؛

ینابیع المودة لذوی القربی، جلد ۳، صفحه‌ی ۸۲ و صحیفة الحسین، صفحه‌ی ۱۰۰.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۵۱.

۳- همان، آیه‌ی ۵۲.

۴- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۷.

۵- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

نه خدا به شما نیازی دارد و نه دین خدا، بلکه شما نیازمند به دین خدا هستید. دین خدا را احیا کنید تا خود احیا شوید. هم مروج دین خدا باشید و هم ناصر دین خدا. با عمل به احکام دین آن را ترویج کنید و اگر دیگران قصد تخریب آن را داشتند، در مقابلشان بایستید و از آن حمایت کنید. نکند (العیاذ بالله) مخرب باشید یا از کمک خودداری کنید. گروهی مخربند و جداً می کوشند دین خدا را تخریب و اساس آن را متزلزل سازند و دسته‌ی دیگری نیز خاذلند؛ یعنی خودشان گرچه مخرب نیستند؛ ولی در مقابل تخریب دیگران ساکتند و به دفاع از دین بر نمی خیزند. در صورتی که هم مخرب ملعون است و هم خاذل. مبادا از مخربان و خاذلان باشید. در زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم که هم قاتلش ملعون است و هم خاذلش و هم کسی که رضا به قتل او داده است:

(فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ
وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ).^۱

جهنمی شدن عابد جاهل

آورده‌اند: در گذشته عابدی مشغول نماز بود. چند کودک را دید که مرغی را گرفته‌اند و بال و پر آن را می کنند. آن مرغ فریاد می کشد و کودکان اعتنایی به فریادش نمی کنند. عابد نمازش را قطع نکرد و نرفت آن مرغ را از دست

۱- مصباح المتعبد، صفحه‌ی ۷۲۱ و در صلوات بر آن حضرت نیز آمده است: «لعن الله قاتلك و لعن الله خاذلك»؛ مفاتیح الجنان، صفحه‌ی ۵۵۸.

بچه‌ها بگیرد. به ولیّ زمان وحی شد که به این عابد بگو تو به خاطر همین نمازت جهنمی شدی؛ زیرا وظیفه داشتی نمازت را قطع کنی و بروی مرغ را از دست بچه‌ها بگیری. چون به وظیفه عمل نکردی، جهنمی شدی.

حال اگر بال و پر مرغی را بکنند و عابد به دادش نرسد و جهنمی شود، پس اگر ما بینیم بال و پر دین را می‌کنند و دین ناله می‌کند و کمک می‌طلبد و چیزی نگوییم و به کار خود ادامه دهیم، در پیشگاه پروردگار چه وضعی خواهیم داشت؟!

مشابَهت فکری روشنفکران

آن کسانی که با قلم‌ها و زبان‌های گستاخ و بی‌شرم و حیای خود دین را تخریب می‌کنند و این را به حساب روشنفکری خود می‌گذارند، باید از تاریخ عبرت بگیرند و بدانند مبارزه‌ی با دین و پریدن و ناخن زدن به چهره‌ی آن تازگی ندارد و کار نوظهوری نیست. بلکه سابقه‌ی هزاران ساله دارد. از همان نخستین روزی که دین روی زمین آمده است، دسته‌ای از انسان نمایان در برابر انبیا و آورندگان دین به مقابله برخاسته‌اند. اولین به اصطلاح روشنفکر در روی زمین قابیل پسر حضرت آدم علیه السلام بود که علیه دین قیام کرد و به تمرد از حکم خدا پرداخت و برادرش حضرت هابیل علیه السلام را کشت تا رسید به زمان حضرت نوح علیه السلام که به نظر شما ماقبل تاریخ است. مردم آن روزگاران نیز همین منطقی را داشتند. قرآن می‌فرماید:

(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ
إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ
هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا
مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَاذِبِينَ).^۱

به جناب نوح علیه السلام می گفتند پیروان آیین تو در
نظر ما مشتی اراذل پست و فرومایه ای هستند که
ساده لوحانه فریب تو را خورده اند و ما شما را جز
افرادى دروغگو نمى دانیم.

چنانکه واضح است منطق ماقبل تاریخ قوم نوح، با منطق
روشنفکر مآبان امروزی تفاوت چندانی ندارد؛ چنان که اینها نیز
مسلمانهای پیرو اسلام و قرآن را جمعی ساده لوح خرافاتی
قلمداد می کنند که گاه راجع به حجاب زن و گاه راجع به ربا و
معامله های رایج در بازار و گاه راجع به قمار و غنا سخن
می گویند. اگر منطق روشنفکرانه این است پس هزاران سال قبل
این منطق وجود داشته و افراد زیادی پیرو آن بوده اند. از ابتدای
ظهور اسلام و نزول قرآن نیز گروه هایی با همین منطق در مقابل
آن ایستاده و توفان های عجیب و سهمگین برای کوبیدن و نابود
کردنش به وجود آوردند. مصادیق بارز آن معاویه و یزید
بودند. معاویه می گفت: «دَفْنَا دَفْنَا»^۲ یعنی اسم پیامبر را که بالای
مناره ها به هنگام اذان می برند، باید دفن کنم. نمی گذارم نام او

۱- سوره ی هود، آیه ی ۲۷.

۲- کشف الغمّه، جلد ۲، صفحه ی ۴۶.

بماند. حال شاهدیم که او خود دفن شد، نه نام پیغمبر! «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۱.

یزید هم بسیار روشنفکرانه عمل می کرد، از آن جهت که بی پروا سخن می گفت و با شهادت اقدام به هر کاری می کرد. او در مجلس مسلمانان - که به اصطلاح امیرالمؤمنین (!) آنها بود - علنی شراب می خورد و در حال مستی شعر می خواند و می گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا مَلِكُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ^۲

یعنی وحی چه و قرآن چه؟ ولش کنید. این یک سلطنت و پادشاهی بود که مدتی بازیچه‌ی دست بنی هاشم بود و امروز به دست ما افتاده است. در حال حاضر چه کسی جرأت گفتن چنین سخنی را با این صراحت در محافل مسلمانان دارد. قرآن می فرماید: درست تماشا کنید و ببینید نتیجه‌ی این توفان انگیزی‌ها علیه دین چه شده است:

﴿...فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ

مُزَقِّقٍ...﴾^۳.

...ما همه‌ی آن قدرتها را پوساندیم و به صورت

قصه و داستان درآوردیم...

۱- سوره‌ی انشراح، آیه‌ی ۴.

۲- احتجاج، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۴.

۳- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۹.

بهره‌مندی مروّجان دین از اسلام

بدانید درخت اسلام خشک شدن ندارد. درخت کهنسال و ریشه‌داری است که به فرمان خدا و به دست اولیای خدا در اعماق جهان فرو رفته است. با خون عزیزان خدا آبیاری شده و شاخ و برگ به آسمان کشیده و به میوه و محصول نشسته است. ممکن نیست قدرتی در عالم بتواند ریشه‌ی این درخت را بخشکاند، مگر اوّل ریشه‌ی خدا را بخشکاند! اگر خدا از بین رفت، دین نیز از بین می‌رود. تا خدا برقرار است، دین خدا هم برقرار است. حال اگر جاهل مغروری از راه برسد و با چوب ضربه‌ای بر تنه‌ی این درخت بزند، تنها ممکن است چند برگ‌گی از درخت بر زمین بیفتد ولی محال است که با آن ضربه، ریشه‌ی آن درخت خشک شود بلکه از نو برگ‌های سرسبز می‌رویاند و مجدداً میوه‌ی شاداب می‌دهد.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
 كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي
 السَّمَاءِ ۖ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ
 رَبِّهَا...﴾^۱

ریشه‌ی این درخت در عمق زمین ثابت است و شاخه‌هایش به آسمان رسیده است و در هر زمان میوه‌ی خود را با اذن خدایش می‌دهد. شما نمی‌توانید آن را از ریشه برکنید. به قول شاعر:

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.

دیدم کنار چناری کدو بُنی

بر رُست و بر دوید برابر به روز بیست

بوته‌ی کدویی زیر درخت چناری رویده بود و بر اثر

باران بهار و تابش خورشید و وزش نسیم، شاداب و سرسبز

گشته؛ به ساقه‌ی درخت پیچید و بیست روزه بالا رفت و از

قامت درخت هم گذشت. سر خم کرد و نگاهی به این درخت

چنار انداخت و پوزخندی به او زد و گفت: تو چه

کاره‌ای؟ کجا بودی؟ چند ساله‌ای؟

پرسید از چنار که تو چند ساله‌ای؟

گفتا که هست سال من افزون تر از دویست

خندید و گفت من ز قد تو به بیست روز

بگذشته‌ام بگو تو را کاهلی ز چیست؟

با او چنار باز گفت کای کدو

با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

پیدا شود که از من و تو هر دو مرد کیست

فعلاً مغرور شادابی و طراوت زودگذر خود هستی و

پوزخند به من می‌زنی. صبر کن. چند روزی نگذرد که باد خزان

پوزد، چنان سیلی محکمی به صورتت بزند که بیفتی و بیوسی و

زیر پای من دفن شوی.

اسلام نیز درخت ریشه‌داری است که بیش از هزار سال

از عمرش می‌گذرد. توفان‌ها برخاسته و به سینه‌اش خورده و در

هم شکسته است و او همچنان بر سر پا ایستاده و سینه سپر کرده است. علی امیرالمؤمنین علیه السلام را - آنکه جان اسلام و روح قرآن و نفس پیامبر است - نود سال کوبیدند و بر سر منابر در مساجد مسلمانان لعن و سبش کردند. آنگونه که در خطبه‌های نماز جمعه لعن بر او رسمیت یافت؛ اما نه تنها از بین نرفت، بلکه نامش بر قلب تاریخ حک شد. امروز زنده‌تر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی امیرالمؤمنین و حسین شهید علیه السلام در عالم کیست؟ در این دنیای پر غوغای امروز از بالای مأذنه‌ها و از فرستنده‌های ممالک اسلامی این سرود روح‌بخش آسمانی طنین انداز است: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

پس اسلام برای همیشه برقرار و ثابت و استوار است. البته ممکن است ما از برکات اسلام محروم باشیم؛ چرا که افراد مخرب و خاذل نمی‌توانند از اسلام سودی ببرند. تنها انسان‌های مروّج و ناصرند که می‌توانند از اسلام بهره‌مند باشند.

﴿...إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ...﴾^۳.

اگر شما ناصر دین خدا بودید و هر کدام از هر راهی که ممکنتان بود از حریم دین دفاع کردید و در برابر مخربان دین ایستادید، خدا نیز شما را کمک خواهد کرد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

۱- بحار الانوار، جلد ۳۹، صفحه ۳۲۳.

۲- المستدرک حاکم، جلد ۳، صفحه ۴۵۰.

۳- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۷.